

تایخ نظم و نشر در ایران و در زمان فارسی

تألیف: دکتر سید علی حسینی
۸۴۱۵

1875

دیباچه

در ۱۳۱۱ نخستین قسمت یادداشت‌های من بعنوان «تاریخچه مختصری از ادبیات ایران» در سالنامه پارس منتشر شد و پس از آن در سالهای ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ و ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴ دنباله آن تا قسمتی از قرن دهم انتشار یافت. پس از آنکه سالنامه پارس تعطیل شد درصدد برآیدم در آن یادداشت‌های چاپ شده تجدید نظر کنم و بتکمیل آنها بپردازم و این کتاب بدین گونه فراهم شد. نام آنرا «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی» گذاشتم تا معلوم شود درین کتاب آنچه از آثار این زبان در ایران و آسیای مرکزی و افغانستان و هندوستان و قفقاز و خاک عثمانی (ترکیه) فراهم شده است تا جایی که آگاهی داشته‌ام گرد آورده‌ام و چون ممکن نبود در یک مجلد آنرا بزمان حاضر برسانم ناچار در پایان قرن دهم درنگ کردم. نمیدانم ناتوانی جان فرسای که چند پست گرفتار آنم مرا مجال خواهد داد دنباله کار را بگیرم و باین روزگاری که در آنیم برسانم یا نه؟ در هر حال گویا این کتاب نمونه‌ای برای دیگران شده باشد که اگر من کامیاب نشدم بپایان برسانم ایشان دنباله کار را بگیرند و حق این موضوع بسیار وسیع و بسیار دلنشین را ادا کنند. چون دامنه این کار بسیار وسیع بود و مطالبی که درین زمینه هست پراکنده در گوشه و کنار مانده است گاهی شده است که در یک جا مطلب ناقص مانده و در جای دیگر آنرا تکمیل کرده‌ام و در مناسبی که نخست بآنها رجوع کرده‌ام مطالب نادرستی بوده است که سپس در جای دیگر اصلاح کرده‌ام. برخی از سراینندگان و نویسندگان در پایان یک قرن و در آغاز قرن بعد زیسته اند و بهمین جهت ذکرشان در هر دو قرن رفته است و فهرست‌های پایان کتاب رفع این دشواری را خواهد کرد. تا پایان قرن نهم کتابهایی که درباره شاعران داریم بسیار محدودست و آنچه بر آن کتابها افزوده می‌شود ذکر است که با اشعارشان در سفینه‌ها و مجموعه‌ها و جنگها مانده است و چون اطلاعی از ایشان نیست درباره این دسته از سراینندگان تنها بذکر نامشان قناعت کرده‌ام. اما از قرن دهم ببعد کتابهای فراوان در احوال و اشعار سراینندگان بمارسیده است و درباره همه ایشان پیش و کم آگاهی داریم. بهمین جهت هر چه درباره گوینده‌ای بدست آمده است در جای خود در متن یا در تکمله‌ها آورده‌ام.

بیداست که مقصود ازین کتاب تنها شرح حال و آثار گویندگان و نویسندگانست و ناچار جای آن نبود که نمونه‌ای از اشعار هر سراینده‌ای را ضبط کنم. برای این مقصود کتاب بسیار مفصلی که شامل اشعار ایشانست فراهم کرده‌ام که پیش از یازدهم مجلد خواهد شد و نمی‌دانم با انتشار آن تا هستم کامیاب خواهم شد یا پس از من کسی بدین کار همت خواهد گذاشت.

درباره هر نویسنده‌ای کوشیده‌ام فهرست کامل از مؤلفات وی فراهم سازم و ناچار فهرست آثار بسیاری از ایشان که بدوزبان فارسی و تازی تألیف کرده‌اند شامل کتابهای هر دو زبانست. بجز آن دارم نه رنجوری و فرسودگی دیگر مرا ازین گونه بهره جویی‌هایی که درهم نشینی با خوانندگان گرامی دارم باز دارد و شاید این سخنان باز پسین پیامهای شورانگیز من بپیشگاه ایشان باشد و بهر حال درخواست دارم هر لغزش و خطایی که درین صحایف ببینند کریمانه مرا از آگاهی بدان سپاسگزار کنند.

شهریور ماه ۱۳۴۳

فید نفیسی

آغاز سخن

بسیار دشوار است کسی بتواند برای آثاری که از نظم و نثر فارسی درین هزار و صد و اثناسالی که از آن میگذرد درجهان مانده است حدی معین کند. با همه کوششی که در متن این کتاب و تکمله پایان آن کردم که فهرستی از سراینندگان و نویسندگان و آثار این زبان گرد آورم باز در پایان کار متوجه شدم که برخی از نکات فروگذار شده با تازمه بدست آمده است. ارقامی که در هلالین پس از نامها گذاشته شده صحیفه یا صحایفی را که باید مطلب بر آن افزوده شود می رساند :

قرن دوم : میرسیدعلی حمدانی در کتاب اسراروحی این رباعی را که بابوسمید ابوالخیر نیز نسبت داده اند بنام فضیل عیاض ضبط کرده است :

با فاقه و فقر هم نشینم کردی بی خویش و تیارو بی قرینم کردی
این مرتبه مقربان در تست آخر بچه خدمت این چنینم کردی ؟

مراد از فضیل عیاض ابوعلی فضیل بن عیاض فندی خراسانی معاصر هارون الرشید در گذشته در ۱۸۷ است که در جوانی جزو عیاران و راهزنان در میان ایبورد و سرخس بوده و در مکه در گذشته و از اصحاب امام جعفر صادق بوده و کتابی بنام مصباح الشریعه از او مانده است. تردید است که این رباعی از او باشد و از سخنان قرن دوم نیست.

قرن سوم : کتاب کوچکی بنثر از آثار متصوفه بدست است که در آغاز هر مطلبی نوشته شده و خواجه امام حداد، گفت و پیداست مراد از امام حداد عارف مشهور ابو حفص عمر بن سلیمان حداد از مردم روستاهای نیشابور است که او را از پیشوایان ملامتیان و مرشد ابو عثمان حیری و شاه شجاع کرمانی و معاصر احمد خضریه و پایزید بسطامی و شاگرد عبداللهمهدی یاد کردی دانسته اند و نوشته اند و نوشته اند که سفر حج کرده و در ۲۶۴ یا ۲۶۵ یا ۲۶۷ در گذشته است و چنان می نماید که ۲۶۴ درست تر باشد. روشن نثر این کتاب بزبان ابو حفص حداد و پایان قرن سوم نزدیک نیست و بنثر قرن هفتم می ماند و ممکن است که اصل آن بزبان تازی از ابو حفص حداد بوده و آنرا در قرن هفتم ترجمه کرده باشند.

قرن چهارم : قیر ابوعلی دقاق (۲۴) اینک در یک کیلومتری مغرب شهر نسای جدید در جمهوری ترکمنستان در آبادی که «آن باقر» میگویند معروف است.

قیر ابوسمید ابوالخیر (۲۴) در شهر کوچک میهنه یا میهنه در جمهوری ترکمنستان معروف است که در ۲۰۰ کیلومتری جنوب شرقی عشق آباد و در جنوب ترکمنستان نزدیک مرز ایران و در میان ایبورد یا باورد و سرخس واقع شده است. اینک مردم محل بآن شهر «مانده» و مزار ابوسمید را «مانه بابا» میگویند و ساختمان کهنه ای دارد و این شهر میهنه جزو بخش فقهیه است و اینکه برخی مزاروی را در میهنه خراسان دانسته اند درست نیست.

زادگاه ابوالریحان بیرونی (۳۰) شهر بیرون شهر کوچکیست که اکنون در ازبکستان شوروی در سرزمین خوارزم در شمال شرقی اورگنج در سمت راست مجرای جیحون واقعست و تا پست رود فاصله بسیار دارد.

قرن پنجم : محمد عبده کاتب (۲۵) دبیر بترخان از پادشاهان سلسله خانی یا آل افراسیاب بوده است.

ابو حفص خوزی (۶۵) که نام وی را بخط ابو حفص عبداللہ بن یقظان خوزی نوشته اند از خاندان معروف آل پنجیر از سادات حسینی فارس بوده که چون نخست در روستای پنجیر در سه فرسنگی مشرق گاوکان در ناحیه کر بال فارس میزیسته اند بدین نام معروف شده اند. پدرش عبداللہ بن-

یقظان ایدچی خوزی از مشایخ بوده و وی در ۲۸۷ ولادت یافته و نخست پدر او را تربیت کرده و پس از مرگ او از اصحاب ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن زحمن مقاریضی و پس از مرگ او از اصحاب ابو حیان علی بن محمد توحیدی بغدادی شده و با وی پیچیده و دختر او را بزنی گرفته و اجازه ارشاد یافته است. مردی دانشمند و از مشاهیر متصوفه زمان خود بوده و کراماتی بوی نسبت داده اند و سفرهایی کرده و بدیدار ابو سعید ابوالخیر و ابو عبد الله علی بن محمد بن عبد الله با کوی معروف ببا با کوهی رسیده و در ۸۵ سالگی در ۴۷۲ درگذشته و کتابی بنام کنوز القلوب و رموز الغیوب در علوم غریبه داشته و چند قطعه شعر فارسی از او مانده است.

کتاب تحفة الملوك (۷۲) تألیف علی بن ابی حفص بن فقیه محمود اصفهانیست.

از شاعران قرن پنجم: عضدی مشکانی که منظومه‌ای داشته است بنام اهر او ستودن.

از نویسندگان قرن پنجم: ۱) ابو سعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی مؤلف زین الاخبار در تاریخ عمومی از آغاز تا پادشاهی عبدالرشید بن مسعود غزنوی (۴۴۱-۴۴۴). ۲) ابو جعفر محمد بن ایوب حاسب طبری از بزرگان علمای ریاضی و نجوم مؤلف کتابهای چند بفارسی و عربی از آن جمله رساله شش فصل در اسطرلاب که بنام ملک شاه سلجوقی در ۴۵۳ تألیف کرده و شمار نامه در حساب و رساله استخراج یا استخراجات.

قرن ششم: از شاعران ۱) طیان بومی کرمانی که بجز طیان مرغزی معروف بطیان ژازخای شاعر قرن پنجم بوده و چند قطعه شعر از او مانده است. ۲) مظفری مداح اسپهبد اسپهبدان شهر نوش ملک عازم دران. ۳) حسام نسفی از شاعران مداح رکن الدین طغاج خان از پادشاهان خانی یا آل افراسیاب در سمرقند.

از نویسندگان قرن ششم: ۱) خواجه ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی از بزرگان مشایخ طریقه خواجهگان که تاریخ ولادتش را بر خی ۴۴۰ و بر خی ۴۹۲ نوشته اند و تاریخ دوم درست است. وی در ماوراءالنهر میزیسته و خلیفه ابوعلی فارمدی طوسی بوده و عارف مشهور عبد الخالق خجندیانی خلیفه وی بوده است و رساله‌ای در مقامات وی بنام رساله صاحبیه نوشته است و او در پایان زندگی که از بخارا بیرون رفته در راه در روز پنجشنبه ۸ محرم ۵۳۵ در مرو درگذشته و اینک مزارش در محل معروف ببیرام علی در ۳۰ کیلومتری مرو کنونی در جمهوری ترکمنستان بنام خواجه یوسف زیارتگاه است. وی شرحی بر منازل السائرین عبد الله انصاری نوشته است.

۲) شهاب الدین یا مؤید الدین محمد بن احمد بن علی بن محمد منشی نسوی زیدری از مردم خرنندز از توابع زیدرونسا و از دبیران دربار جلال الدین خوارزمشاه بوده و تا ۶۲۸ در سفرها و لشکر کشیها با وی همراه بوده و سیرت جلال الدین مینکبری و نفثة المصدر ازوست و در صحیفه ۹۴ لقب وی اشتباها نورالدین نوشته شده است.

۳) نورالدین منشی پسر تاج الدین علی بن ابوالمعالی کسریم الشرق از دبیران دربار جلال الدین مینکبری و از مردم کدکن در ناحیه رخ از توابع نیشابور و زاوه که اکنون جزو ناحیه تربت حیدریست. پدرش وزیر غیاث الدین پیرشاه خوارزمشاهی در کرمان بوده و در ۶۱۸ بان شهر رفته و در اواخر ۶۲۴ یا اوایل ۶۲۵ در آنجا بدست براق حاجب کشته شده است. وی نیز در آن شهر از منشیان دستگاه غیاث الدین بوده و سپس بدربار جلال الدین رفته و با او سفرهای چند باذربایجان و بیلقان واران و تفلیس کرده و شعر را استادانه میسروده و کتابی بنام وسایل الرسایل و دلایل الفضایل شامل مکاتبات خود نوشته و نیز ترسلی داشته است.

۴) مؤیدالدین محمد منجب الدین علی بن احمد کاتب بدیع اتابیک جوینی از دبیران معروف دربار سنجر و خالجد شمس الدین صاحب دیوان و عظاملک جوینی بوده است. از جوانی در مرو سکنی گرفته و از معدوحان انوری و از اعیان دربار بشمار میرفته و در زیحجه ۵۴۸ درگذشته است. وی مؤلف کتابیست بنام عتبه الکته که شامل منشآت اوست و بدستور ناصر الدین ابوالفتح طاهر بن فخر الملک مظفر بن نظام الملک وزیر سنجر گرد آورده است.

۵) شهریار بن بهمنیار فارسی مؤلف کتاب تجارب شهریار در صنعت که تقریباً ترجمه سرالاسرار تألیف محمد بن زکریا رازیست .

۶) ابو جعفر احمد بن علی بن ابو جعفر محمد بن صالح بیهقی معروف بوجعفرک یا جعفرک از بزرگان ادبای زمان خود و استاد در ادب نازی بوده و در ۵۴۴ در گذشته و مؤلف کتابیست در لغت نازی بفارسی بنام تاج المصادر .

۷) دیگر از کتابهای قرن ششم کتابیست در مقامات امیر کلال از بزرگان مشایخ طریقه خواجگان که مؤلف آن معلوم نیست .

قرن هفتم : ۱) نام خانقاه علاءالدوله سمنانی (۱۴۸ و ۷۳۳) را در صوفی آباد سکاکیه نوشته اند و گفته اند در ۱۶ سال که در آنجا بوده ۴۰ اربعین و ۱۳۰ خلوت متفرقه داشته و ۷۷ سال و دو ماه و چهار روز در جهان زیسته و در کنار قبر عمادالدین عبدالوهاب وی را بخاک سپرده اند .
و دیگر از مؤلفات اوست قواطع السواطع و شرح رساله ذوالاعتبار و صحیح السنن .

۲) سعدی (۱۶۷) ضیاءالدین برنی در تاریخ فیروز شاهی (چاپ کلکته ۱۸۶۲ ص ۶۸) که در ۷۵۸ تألیف کرده است درباره خان شهید پسر مهتر غیاثالدین بلبن (۶۶۴-۶۸۵) پادشاه معروف هند که حکمران ملتان بوده و در ۶۸۴ کشته شده است چنین می نویسد : «خان شهید از وفور دانشی که داشت دو کورت از ملتان در طلب شیخ سعدی قاصداً و حامداً کسان و خرج در شیراز فرستاد و شیخ را در ملتان طلب کرد و خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد و در آن خانقاه دهها وقف کند . خواجه سعدی از ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو کورت یکان سفینه غزل بخط خود بر خان فرستاد و هذر نیامدن خود در قلم آورد . مولوی احمد علی در کتاب «قصر عارفان» که در ۱۲۹۱ تألیف کرده (در مجله اورینتال کالج میگزین چاپ چاپ لاهور شماره اگست ۱۹۶۵ ص ۳۲۹ چاپ شده) چنین آورد است : «خان شهید پسر کلان وی (غیاثالدین بلبن) که امارت ملتان داشت بسی قدر دان صاحب جوهر و اهل هنر بود . حضرت امیر خسرو با وی رفاقت داشت . سعدی شیرازی را چند بار از ملتان نقود و اجناس لایق بطریق تنحایف فرستاده ، استدعای قدوم رنجگی کرد . حضرت شیخ عنبر ضعف و پیری در تحریر آورد و تعزیف حضرت خسرو نگاشت و از تصانیف خود کتاب گلستان و بوستان و کریمیا و دیوان غزلیات و جمع غزلیات بطور تحف فرستاد ، که در هند از وقت وی قبول خاص و عام یافت و نام نامی حضرت شیخ فروغ عالی گرفت . شیخ آذری در جواهر الانوار می آورد که حضرت شیخ مصلحالدین سعدی شیرازی بدیدن امیر خسرو در هند آمد ، الا از دیگر کتب ذکر این حال یافت نمی شود . پیداست که این واقعه مربوط بسالهای پیش از ۶۸۴ و کشته شدن خان شهید بوده است .

۳) سیفالدین باخرزی (۱۷۴-۱۷۵ و ۷۴۳) در فتح آباد بیرون شهر بخارا میزیسته و بهمین جهت بشیخ فتح آباد معروف شده بود . اینک مزار وی در نه کیلومتری شمال بخارا در همان روستاست که بمناسبت لقب وی که شیخ العالم بوده نام آن کالخورا هم شیخ العالم گذاشته اند . دیگر از آثار وی رساله عشق را باید دانست .

۴) ناصر یا ناصری (۱۷۷) سراینده فتوت نامه ناصری سیواسی از شاعران آسیای صغیر بوده و بجز فتوت نامه که در ۶۸۹ بیابان رسانده مشنوی دیگری بنام کتاب الاشراف در ۶۹۹ بیابان رسانده است .

چندتن از شاعران قرن هفتم تنها نامشان و برخی از اشعارشان در سفینه ای که محمد بن یمنور نام در آغاز قرن هشتم تدوین کرده آمده است بدین گونه : ابوالفتح ، الفضل الدین ، اوحد - طالقانی ، برهان الاسلام ، برهان الدین سمرقندی ، بهاء الدین بلخی ، حکیم جبایی ، جمال الدین فنونی ، جمال الدین سمرقندی عروسی ، جمال الدین شائقی ، جمال الدین قرشی ، حسام الدین نسیره ،

حمیدالدین ، حمیدسیمکش ، رشیدالدین ، زین‌الدین قدسی ، سراج‌الدین سیستانی ، سعدرضی ، سعیدالدین متطیب سمرقندی ، سعیدبابی ، سعیدنچاراوشی ، سیداحسیکتی ، شاه کریم سمرقندی ، شرف‌الدین ختلی ، شمس‌انوری ، ظهیرالدین ابونصر سگزی ، خواجدهبده ، علاءالدین زرگر ، علاءالدین شاه ، علاءزیارت ، علوی نسوی ، سیدعمادالدین ، خواص گنبدی ، فخرالدین جامدی ، فخرالدین خالدی ، فخرعالم ، محمد شمال ، محیی دهستانی ، مسعود وراق ، امام منصور گرمیشی ، نصرالله فنزوی ، نصیرالدین ادیب ، نظام‌الدین چندی ، نظام‌الدین دریندی ، نظام‌الدین کاتب ، ورتیجی .

از نویسندگان قرن هفتم : ۱) قاضی محمود بن عمر بن محمود بن منصور سگزی ربیعجی مؤلف کتاب مذهب الاسماعدر لغت تازی بقاری .

۲) عبدالله بن علی مؤلف سعادت‌نامه یا رساله الملکیه در صنعت انشا که در ۷۰۶ بنام سعدالدین ابن تاج‌الدین علی ساوجی تألیف کرده است .

قرن هشتم : شمس‌الدین محمد بن فخرالدین هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخبجوانی (۱۸۴ و ۷۵۲) کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب را در ۷۶۱ پایان رسانده است .

شاه نعمه‌الله اولی (۱۸۷-۱۹۰ و ۷۵۳) اصل وی را از قهستان خراسان و رحلتش را در ۸۰ سالگی در سال ۸۲۷ نوشته‌اند و این مطلب درست نیست . کتابی بنام روح‌نامه نیز از ویست .

فصیح‌الدین بن عبدالکریم نظامی (۲۶۲) مؤلف شرح اربعین محیی‌الدین ابوزکریا یحیی نووی .

میرسید شریف گرگانی (۱۹۰ و ۷۵۳) رحلت وی را در ۸۱۴ در ۷۶ سالگی نیز نوشته‌اند .

میرسیدعلی همدانی (۱۹۵ و ۷۵۳) نام پدرش را شهاب‌الدین محمد بن یوسف بن شریف بن

محمد بن جعفر بن عبدالزاهد بن حسین الاصبغی بن امام زین‌العابدین نوشته‌اند . از مریدان شرف‌الدین محمود بن عبدالله مرقی بوده و رحلت او را در ۱۶ ذیحجه ۷۸۴ نیز ضبط کرده‌اند . در شعر

علائی تخلص می‌کرده و مؤلفات دیگری بدین گونه است : شرح اسماعالله ، اسراروحی ، چهل

حدیث وجواهر عقود وایمان ، اسرار النقطه ، رساله اعتقادیه ، رساله همدانیه ، رساله درویشیه ،

رساله حل مشکل ، رساله مشیبیه ، رساله بهرامشاهیه ، رساله حقیقت ایمان ، رساله منامیه ، رساله

داودیه ، رساله موجلکیه ، رساله حق‌الیقین ، رساله در باب علمای دین ، رساله صفت الفقراء ،

مکتوبات ، غزلیات .

بهاء‌الدین نقشبند (۱۹۲ و ۲۲۰ و ۷۶۶) قبر وی در همان روستای قصر عارفان که مسکن

وی در بیرون شهر بخارا بوده زیارتگاه و از ساختمانهای معروف اطراف بخارا است و اکنون در

۱۲ کیلومتری شهر واقع شده و آن بخش را بخش بهاء‌الدین می‌نامند و از توابع شهر کاگان

بشمار می‌رود و تازادگاه وی که خانقاه او در آنجا بوده و هنوز بهمان نام قصر عارفان معروفست دو

کیلومتر مسافت دارد .

خواجو کرمانی (۲۰۰) نوشته‌اند که با علاءالدوله سمنانی ملاقات کرده و مرگش را در ۷۴۲

نیز نوشته‌اند و این درست نیست .

ابن بعین فریومدی (۲۰۱) وی را مداح امیر محمود سربداری دانسته‌اند و رحلتش را در

۷۴۵ نیز ضبط کرده‌اند و گفته‌اند در فریومد در کنار پدرش وی را بخاک سپرده‌اند .

سلیمان ساوجی (۲۰۲) رحلت وی را در ۷۴۹ و ۷۷۷ نیز ضبط کرده‌اند و نوشته‌اند در بغداد

در گذشته و این نکات درست نیست و نیز گفته‌اند بیش از ۸۰ سال زیسته است .

حافظ شیرازی (۲۰۵-۲۰۶ و ۲۶۱ و ۷۶۲) در کتابخانه فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان

در تاشکند نسخه‌ای از خمسة خسرو دهلوی بشماره ۲۱۷۹ هست که سه کتاب آن بخط حافظست :

اسکندرنامه که در ۲۴ صفر ۷۵۶ و هشت بهشت که در دوشنبه ۱۶ ربیع‌الآخر ۷۵۶ و خسرو شیرین

که در ۱۳ جمادی‌الاولی ۷۵۶ پایان رسانده و همه‌جا «محمد بن محمد بن محمد المقلب بشمس»

الحافظ الشیرازی» رقم کرده است و بخط پخته خوب نوشته است. نوشته‌اند که شمس‌الدین محمد بخاری معروف بمحمد معمایی که در دستگاه بایرین بایسنغر منصب صدارت داشته ساختمان‌های سرخاک وی کرده است.

لطف‌الله نیشابوری (۲۱۰ و ۷۶۳) در گذشتش را در ۷۸۴ نوشته‌اند و درست نیست. کمال‌الدین خجندی (۲۱۰-۳۱۱) نوشته‌اند چهارده سال در شهر سرای‌ماند و تاریخ مرگش را در ۷۹۳ نوشته‌اند و گفته‌اند در سرخاک مدفون شد.

محمد پارسا (۲۲۱) کتاب فصل الخطاب را در ۸۱۲ بیابان رسانده و رساله کشفیه ازوست.

قرن نهم: کمال‌الدین حسین خوارزمی (۲۴۲-۲۴۳) لقب پدرش رازین‌الدین نوشته‌اند. شرف‌الدین علی بن‌دی (۲۴۸-۲۴۹ و ۷۷۵) نام کتاب وی را در اثر مطبوعی کنز‌المراد نیز نوشته‌اند.

الغریبک (۲۴۹-۲۵۰) روز تولدش را یکشنبه ضبط کرده‌اند و نوشته‌اند ساختمان مدرسه وی در سمرقند در ۸۲۸ و ساختمان رصدخانه در ۸۳۳ بیابان رسید و زیج خود را در ۸۵۳ بانجام رسانده است و تاریخ کشته شدنش را در ۸ رمضان بدست عباس نام که از خدمت گزاران پسرش عبداللطیف بوده است نیز ضبط کرده‌اند.

کمال‌الدین عبدالرزاق (۲۵۰-۲۵۱) رحلتش را در جمادی‌الاولی ۸۸۴ هم نوشته‌اند و این درست نمی‌نماید.

ابونصر پارسا (۲۸۱) در ذی‌قعدة ۸۶۵ در گذشته و کتابی بنام تحقیقات دارد. قاسم انوار (۲۹۱-۲۹۲ و ۷۸۶) رحلت وی را در اوایل ربیع‌الاول ۸۳۷ دانسته‌اند و او را از مردم سرخاک شمرده‌اند.

عصمت بخاری (۲۹۶) در گذشتش را در ۸۴۰ نوشته‌اند و تصریح کرده‌اند که در بخارا مدفون شده است.

طالب جاجرمی (۳۰۱) نوشته‌اند از شاگردان آذری بوده است. سید عماد‌الدین نسیمی (۳۳۵ و ۷۸۹) برخی وی را از مردم حلب دانسته‌اند و این درست نیست.

سعدالدین کاشغری (۷۸۴) رحلت وی را در هرات در روز چهارشنبه ۷ جمادی‌الآخره ۸۵۹ و یا ۸۶۰ نیز ضبط کرده‌اند.

عبدالقهار سمرقندی (۳۲۹) لقبش را شرف‌الدین هم نوشته‌اند. بایسنغر (۸۹۷-۷۹۸) ولادتش را در ۷۹۹ هم نوشته‌اند و تصریح کرده‌اند که در باغ سفید هرات در گذشته است.

جمال‌الدین عطاءالله مشهدی (۳۳۴) از شاعران و وزیران دربار سلطان حسین بایقرا نیز بوده است. نوشته‌اند در زمان شیبانی کاری نپذیرفت. رحلت وی را در روز یکشنبه دوم ربیع‌الاول ۹۵۷ در هرات نوشته‌اند و این درست نمی‌نماید. نیز نوشته‌اند که در مزار شیخ علی صوفی‌اورا بخاک سپرده‌اند.

شمس‌الدین محمد اتدجانی معروف بمیر میرهنه (۳۳۷) رحلتش را در هرات در ربیع‌الاول ۸۹۸ نیز نوشته‌اند.

میر حسین معمایی (۲۹۲-۲۹۳) نیشابوری بوده و در گذشت وی را در شعبان ۹۰۴ هم نوشته‌اند.

سلطان محمد بدخشانی (۳۰۶) بدخشی تخلص می‌کرده است.

معین‌الدین بن شرف‌الدین محمد فراهی (۲۴۲) بهر وی نیز معروف بوده و وفات وی را در ۹۰۹ هم ضبط کرده‌اند.

حسامی قراکولی (۳۱۸) از مردم خیوه ساکن قراکول و از مریدان عبیدالله‌احرار بوده

و مرگ وی را در ربیع الاول ۹۱۱ قمری نوشته‌اند .

عبد الغفور لاری (۲۵۵) آنچه بر شرح کافیّه نوشته حاشیه‌ایست که بر شرح جامی نوشته است و رحلت وی را در یکشنبه ۵ شعبان ۹۰۲ هم ضبط کرده‌اند .

ریاضی زاوی (۳۴۴) در زمان سلطان حسین بایقرا قاضی زاویه بوده و پس از آن وارد دربار شاه اسمعیل شده و شاه نظم فتوحات خود را از او خواسته و وی بدین کار آغاز کرده اما ناتمام مانده و در ۹۲۱ درگذشته است .

شهاب الدین عبدالله بن شمس الدین مروارید کرمانی (۲۵۹) از زمان سلطان حسین بایقرا تا زمان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشته و سپس پسر شاه اسمعیل پیوسته و تاریخ سلطنت و بناام تاریخ شاهنشاهی بنظم آورده و خسرو و شیرین نیز نبوده است .

بنایی هروی (۳۱۰) پدرش استاد محمدسین معمار نام داشته و تاریخ کشته شدنش را ۹۲۲ هم نوشته‌اند .

آصفی هروی (۳۰۸) جدش ملا عبدالعلی از وزرای تیمور و پدرش وزیر ابوسعید خان بن سلطان محمد بن میرانشاه بوده و نوشته‌اند ۷۰ سال عمر کرده و رحلتش را در دوم ماه برات ۹۲۳ هم ضبط کرده‌اند .

شاعران دیگر قرن نهم : ۱) مولانا محمدزاهد از شاعران پایان قرن هشتم و آغاز این قرن (۲۰) محمد قندهاری که رساله‌ای در معما بنام بایسنغز نوشته است (۳۰) قاضی خواجه خرد سمرقندی (۴) محمد بن عبدالغفار و صالی قزوینی پدر قاضی احمد مؤلف نگارستان .

نویسندگان دیگر قرن نهم : ۱) خواجه احمد مستوفی مؤلف تاریخ گزیده که بجز تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفیست (۲) جمال الدین علی بن حسین بن علی بن مهنا داودی حسنی کرمانی، جدش مهنا سیر کسی بوده که نام او را عتبه الاصرن یا عقبه یا عنبسه و یا عنبه نوشته‌اند و بهمین جهت باین عنبسه یا ابن عقبه و یا ابن عنبه معروف شده ولی ابن عنبه درست ترست . وی از شاگردان علی بن محمد صوفی نسابه و ابونصر بن عبدالله بخاری نسابه بوده و در کرمان در ۸۲۷ یا در ۷ صفر ۸۲۸ درگذشته و مؤلف چندین کتاب بتازی و فارسی در انساب است از آن جمله شمه الطالب فی نسب آل ابی طالب عربی که در ۸۱۴ بنام تیمور بیابان رسانیده و بحر الانساب فارسی و الفصول الغریبه فی اصول البریه فارسی و تحفة الجالیه فی انساب الطالبیه بفارسی (۳) حسین بن حسن بن محمد حسینی حنفی دیار بکری آمدی متخلص بشریف درگذشته در حدود ۹۲۰ . که شاهنامه فردوسی را در مصر ببهر هزج بنام قانصوه غوری از مالیک در قاهره بشرکی ترجمه کرده و نسخه اصل که بخط اوست تاریخ دوم ذیحجه ۹۱۴ را دارد (۴) ابوبکر ظهرانی اصفهانی مؤلف کتاب دیار بکریه در تاریخ اوزون حسن آق . قویونلو که در ۸۷۵ بیان رسانیده و گمان نمی‌رود همان ابوبکر ظهرانی مؤلف جهان آرا برای شاه طهماسب باشد (۸۴۲) که در ۹۳۰ یعنی ۵۵ سال پیش از آن تألیف کرده است .

قرن دهم ، فغانی (۳۱۵) در زمان سلطان حسین بایقرا در هرات بود و پس از مرگ وی بمراق آمد و در پایان زندگی با شاه اسمعیل بخراسان رفت و در باورد ساکن شد و در آنجا مرد . حافظ تائیش (۴۸۸) نخست نخلی و سپس گرامی تخلص کرده است .

مولانا ابتری (۵۴۲ و ۸۳۳) مردی دانشمند و عاشق پیشه بود ، چندی در هرات زیسته و در زمان عبیدالله خان در بخارا بوده و در ۹۵۳ درگذشته است .

قاضی اختیار اندین حسن (۲۷۸) رحلتش را در ۹۲۷ هم نوشته‌اند .

ظهوری نبریزی (۵۲۵) ظاهراً ملا نیاز نام داشته و در تنه می‌زیسته است .

هلالی جغتایی (۴۰۹) تاریخ کشته شدنش را ۹۳۶ هم نوشته اند و گفته اند قاتل وی سیف الله نام داشته است .

شهاب معمای (۳۴۵) مؤلف چندین رساله در معما بوده و در ۹۴۳ در گذشته است .
عصام الدین ابراهیم بن عرب شاه اسقرایفی (۶۲۳) از بزرگان علمای هرات در زمان سلطان حسین بایقرا بوده و پس از استیلا از بکان بخارا رفت و عبیدالله خان وی را بسیار گرامی داشت و در آنجا بتدریس مشغول شد و برای رباعی که عبیدالله خان سروده بود ۶۵۶ معنی نوشت و در ۹۴۳ درگذشت . وی مؤلفات چند دارد از آن جمله حاشیه بر تفسیر بیضاوی و حاشیه بر شرح جامی و حاشیه بر شرح شمسیه .

احمد بن جلال الدین کاشانی (۴۰۰-۴۰۱) پدرش معروف بن خواجگی و این خانواده از مردم کاشان از توابع اندکان بوده اند وی از مریدان مولانا قاضی و او مرید عبیدالله احرار و خود از مشایخ معروف تصوف ماوراءالنهر بوده و او را مخدوم اعظم خطاب می کرده اند . تاریخ رحلت وی را ۹۵۶ هم نوشته اند و مؤلفات دیگری بدین گونه است : تمییه الغافلین ، رساله بقائیه ، نصیحة السالکین ، رساله فنائیه ، رساله شیبیه ، شرح آیات ، بیان سلسله ، چهارگانه ، بطیخیه .

شیدای بلخی (۶۲۶ شماره ۹۷۸) در ۹۴۲ در گذشته است .
خواجه کلان پخته سمرقندی (۵۹۰) کتابدار ابدال سلطان بن عبداللطیف خان از بک بوده است .

ارسلان مشهدی (۴۱۹ و ۶۲۳) از مردم زیارتگاه در خراسان بود و عبدالؤمن خان از بک او را ببلخ برد و پس از چندی بحج رفت و در بازگشت در دربار اکبر در هند ماند و ظاهر آ تا ۹۸۰ زنده بوده است .

زین الدین ابوبکر علی تایبادی (۲۲۱ و ۷۶۶) بجزوی دیگری از مشایخ تصوف بنام ملازین الدین ابوبکر تایبادی ساکن ماوراءالنهر بوده که در ۹۹۳ در گذشته و برخی این دورا بایکدیگر اشتباه کرده اند .

مشفقی (۵۶۸-۷۳۶ و ۵۶۹) در حکمت و هیئت و فن قرعه و حساب نیز دست داشته و پس از مرگ سلطان سعیدخان بخارا رفته و در آنجا در مزار شیخ جلال مدفون شده است و دیگر آثار اوست مشنوی حسن و دل .

میرعلی کاتب (۶۲۱-۶۲۲) در هرات متولد شده و در مشهد پرورش یافته و در خط از شاگردان زین الدین محمد کاتب بوده است . در ۹۲۵ بماوراءالنهر رفت و در ۹۵۳ در بخارا درگذشت و در مزار سیف الدین باخرزی مدفون شد .

شاه طاهر دکنی (۳۶۷-۳۶۸ و ۸۰۲-۸۰۵) وفاتش را در ۹۵۳ هم نوشته اند .
خواجه عبدالشهید (۷۸۲) نوشته اند که در ۹۵۴ در گذشته است اما درست نیست زیرا که در ۹۸۴ از سفر هند بسمرقند بازگشته است .

نیازی بخاری (۵۵۶ و ۸۳۵) نام پدرش سید محمد بوده است .

ملا محمد امین مفتی (۶۳۳) کتابی بنام امینیه نوشته است .

محموی هروی (۳۴۷) بمحموی عطار معروف بوده است .

دیگر از نویسندگان قرن دهم: ۱) محمد قزوینی مؤلف در ابتدا نامه در تاریخ در بند و داغستان که بترکی هم ترجمه شده است . ۲) ملا عصمت الله سمرقندی پسر مهتر مولانا محمود بن مولانا نعمت الله از بازماندگان خواجه عارف ریوگری بخاری عارف مشهور و از دانشمندان نامی زمان خود بود . در سمرقند دانش آموخت و در حکمت و ریاضی استاد بود و در زمان عبیدالله خان از بک بر همه دانشمندان برتری داشت . مردی پرهیزگار و دین دار بود و طلاب بوی بسیار محقق بودند . در ضمن شاعر زبردستی بود و غزل را نیکو می سرود و در سال ۱۰۰۰ درگذشت . مؤلفات بسیار دارد از آن جمله : نجات القاری در قرائت قرآن ، سؤال و جواب ، مسئله غریبه ، رساله راسته ،

آغاز سخن

رساله حسینیة در آداب طهارت ، رساله در تحقیق سلسله جهریه ، حاشیه بر شرح ملاتا بحث فعل ، حاشیه بر شرح عقاید از عذاب قبر تا آخر (۳) حسن چلبی ظریفی در گذشته در ۱۰۱۲ از اصحاب شیخ ابراهیم گلشنی دو گذشته در قاهره در ۹۰۴ مؤلف کاشف الاسرار و مطلع الانوار در شرح مثنوی که پیش از ۹۸۳ تألیف کرده است (۴) عزالدین بن علی سرخسی مؤلف قوافی نامه شامل فهرست کلمات بترتیب حرف آخر شامل در قسمت عربی و فارسی که پیش از ۹۴۷ تألیف کرده است (۵) درویش ادریس بن یوسف مؤلف شرح مشکلات گلستان سعدی شرح اشعار و جمله های عربی و فارسی و ترجمه لغات بترتیب حروف آخر (۶) جمال الدین عزیزان از مشایخ تصوف قرن نهم و دهم ماوراءالنهر مؤلف کتاب المحامات در مقامات مرشد خود شیخ خداداد در گذشته در ۹۰۹ و مدفون در روستای عزیزه در دوفرسنگی سمرقند (۷) شاه وجیه الدین بن نصر الله هندی از متصوفه هند مؤلف حقیقه المحمدیه (۸) محیی الدین بن بدر الدین اناری از اخترشناسان مؤلف جامع القرانات .

چند شاعر دیگر قرن دهم (۱) خواجه هاشم دیوان بیکی سمرقند ، پدرانیش از وزیران بودند و جدش وزیر محمد خان شیبانی بوده است . چندی در هرات می زیست و در آنجا آبادی بسیار کرد و در زمان عبداللہ سلطان دفتر دار سمرقند و در زمان عبداللہ خان دیوان بیکی آن شهر و در زمان عبدالؤمن خان دفتر دار و در زمان باقی محمد خان وزیر دیوان بود (۲) مؤمن منشی کتابدار و منشی دربار عبداللہ خان و سپس مشرف دربار باقی محمد خان و از امیران دربار ولی محمد خان بود (۳) قاضی پاینده ضامنی از مردم ضامن از توابع سمرقند و مردی دانشمند بود . در زمان ابدال سلطان قاضی ضامن شد . مدتی هم مصاحب عبدالؤمن خان بود و پس از مرگ او ببلخ رفت و در آنجا در گذشت . مؤلف چند کتاب بوده است از آن جمله رساله ای در عروض و قافیه و صنعت شعر و شاعر توانایی بوده است (۴) یا با صادق حلوائی از مردم سمرقند ساکن کابل ، محمد حکیم میرزا پسر همایون حکمران کابل در گذشته در ذیحجه ۹۷۳ در شعر شاگردوی بوده و در ۹۹۴ پس از حج بسمرقند بازگشته است (۵) مولانا کمال الدین ابوالخیر بلخی متخلص به عاشق در حکمرانی کستن قرای از بک در بلخ می زیست و در ۹۵۷ در گذشت و در هزار احمد خضرویه مدفون شد و شاعر استادی بود (۶) ملاحضوری بخاری در بخارا از شاگردان ملا مصطفی رومی از دانشمندان معروف ماوراءالنهر و در علوم شرعی از حدیث و تفسیر دست داشته و در ۹۶۶ رحلت کرده و وی بجز حضوری قومی بوده است (۷) میرزا قاسم دیوان بیکی : نخست منشی دربار سلطان سعید خان بوده و سپس در زمان عبداللہ خان دیوان بیکی سمرقند شده است (۸) میر حاج از شاعران قرن دهم و یازدهم ماوراءالنهر بجز قطب الدین میر حاج انسی چنابدی شاعر قرن نهم بوده است (۹) مولانا دوست میرک سمرقندی از دانشمندان قرن دهم و یازدهم و قصیده سرا بوده است (۱۰) باقی درزی تا اوایل قرن یازدهم زنده بوده است (۱۱) مولانا جلال قاسم در زمان محمد یار سلطان قاضی عسکر بوده است (۱۲) مولانا کبک از مریدان خواجه گی کاشانی بوده است (۱۳) فتحی بن سید ابراهیم اندکانی معروف بتاشکنندی (۱۴) میر محمد امین منشی از شاعران دربار عبیدالله خان (۱۵) مولانا محمد صادق مفتی شهر کریمه معاصر عبیدالله خان (۱۶) قاضی پاینده رامیتنی (۱۷) مولانا صالح واحد امین (۱۸) والی بیک یمغورچی (۱۹) مولانا حب الله (۲۰) شفای شهدی (۲۱) مولانا درویش مفتی (۲۲) میرزا باقی بن میر علی کاتب (۲۳) میر خرد خالیدی (۲۴) قاضی عزالدین کسبی بخاری (۲۵) میر - حیدر محمد کابلی از شاعران دربار همایون (۲۶) مولانا قاسم کاتبی از شاعران ماوراءالنهر (۲۷) دوستی مروزی ساکن گجرات (۲۸) خواجه قاسم مذاقی از شاعران سند (۲۹) قائمی کابلی که او نیز درسند می زیسته است (۳۰) میر نظام الدین محمد قاضی از شاعران ماوراءالنهر (۳۱) صدر الدین بن امیر سیف الدین در ماوراءالنهر (۳۲) ملا درویش دیوانه در ماوراءالنهر (۳۳) مولانا صادق از شاعران همان سرزمین (۳۴) مولانا میخچه گر نیز از ماوراءالنهر (۳۵) سیدا نیز از همان سرزمین .



زبان اوستا و خط زند - ادبیات ایران تاحدی که اطلاعات بدستست دوره‌های نزدیک بدو هزارادوششصد سال را دربرمیگیرد. درین مدت چهار زبان عمده در ایران متداول بوده و بهر چهار زبان آثار مانده است: زبان اوستا: پارسی باستان، پهلوی، زبان دری یا فارسی امروز. قدیمترین زبانی که از آن آثاری مانده زبان اوستاست و ظاهراً این زبان در دوره‌ای معمول نژاد ایرانی بوده که هنوز پدران ما بایران امروز نیامده بودند. در باب ناحیه‌ای که نژاد ایرانی پیش از آمدن بایران امروز در آن زندگی کرده است اختلاف بسیارست و عقیده بهتر آنست که در شمال و جنوب جبال هندوکش بوده اند و از آنجا در سه وهله مختلف بایران امروز آمده‌اند: یکبار در سه هزار و سیصد سال پیش و بار دیگر در دو هزار و هفتصد سال پیش و بار سوم در ۲۶۷۰ سال پیش. زبان پدران ما در آن زمانیکه هنوز بایران نیامده بودند زبانی بوده است که چون کتاب اوستا بان نوشته شده آنرا زبان اوستا نام گذاشته‌اند. این کتاب که امروز فقط پانزده نسک یعنی پانزده قسمت از ۲۱ قسمت آن باقی مانده و آنهم فقط دونسک کامل دارد و از قسمتهای دیگر آن مقداری از میان رفته کتاب مقدس دین زرتشت پیادبرست که از ۲۵۰۰ تا ۲۶۰۰ سال پیش ازین بوده است و این نسخه امروز اوستا را در میان قرن اول پیش از میلاد و قرن ششم بعد از میلاد نسخه کرده‌اند و در ضمن معلومست که تمام قسمتهای موجود اوستا را در یک زمان نوشته‌اند و در زمانهای مختلف برشته‌تحریر آمده زیرا سبک انشائولغات آن از حیث قدمت باهم اختلاف دارد. این کتاب تا قرن اول پیش از میلاد نوشته نشده بود و فقط آنرا در حفظ میداشتند و تنها در قرن اول پیش از میلاد بنوشتن آن شروع کردند و این کار فقط در زمان اردشیر بابکان و پسرش شاپور اول انجام گرفت و بعد در زمان شاپور ذوالاکتاف مؤبد بزرگ ایران «آذر پدمار سپند» برای نوشتن این کتاب از خط پهلوی خط مقطع منقصلی با

علامت اختراع کرد که برای تمام اصوات آن حروف داشته باشد و حرکات و اعراب جزو خط باشد و اوستایی را که بدین خط نوشتند «زند» نامیدند. بهمین جهت این خط را هم خط زند اسم گذاشته اند و بعد چون در قسمتی از ایران زبان دری رایج بوده اوستا را بزبان دری نقل کرده اند و این اوستای بزبان دری نقل شده را «پازند» نام کردند، قدیمترین نسخه ای که از اوستا موجود است در سال ۷۲۶ هجری نوشته شده، بعضی از قسمتهای اوستا شعر هجاییست یعنی شعری که بعروض عرب در نمی آید و بتقطیع هجایی موزونست و هنوز در موسیقی ایران آثار آن باقیست.

زمان مادها و پارسی باستان - پس از آنکه پدران ما بایران امروز آمده اند بدو طایفه بزرگتر منقسم گشته اند: یک طایفه با اسم «ماد» در جنوب و مغرب دریای خزر و طایفه دیگر با اسم «پارس» در شمال خلیج فارس اقامت گزیده اند و بمرور زمان در عادات و زبان ایشان اختلافی پدیدار گشته و گفته اند در آغاز تاریخ ایران هر یک ازین دو طایفه زبان مخصوصی داشته اند. از زبان مادها بهیچوجه اثری تا کنون پیدا نشده و زبان پارسیها فقط در زمانی که پادشاهان هخامنشی بسطانت رسیده اند در کتیبهها ظاهر گشته است و آنرا «پارسی باستان» یا «فرس قدیم» نامیده اند که زبان امروز ما بدو واسطه از آن بیرون آمده است، پارسی باستان از حیث صرف اسماء و ضمائر و صورت صرف و نحوی از زبانهای قدیم بشمار می آید و قدیمترین اثری که از آن هست کتیبه بیستون از داریوش بزرگست و غیر از آن نزدیک بیچهل کتیبه دیگر از پادشاهان هخامنشی مانده که در تمام آنها یکی از چند زبان همین پارسی باستانست. این کتیبهها اغلب بیچند زبانست و زبان آسوری و زبان عیلامی و زبان نبطی یا آرامی قدیم را هم که زبانهای ملل دست نشانده هخامنشیانست در آنها بکار برده اند. زبان پارسی باستان را همواره بخط میخی نوشته اند و این خط را که برای زبان کلدانی و آسوری اختراع کرده بوده اند ایرانیان برای نوشتن پارسی باستان قبول کرده اند منتهی آنرا سهل تر کرده اند چنانکه در خط آسوری و عیلامی برای دو و گاهی سه حرف يك علامت هست و خط عیلامی ۳۰۰ شکل و خط آسودی ۷۰۰ شکل مختلف دارد ولی در خط پارسی

زبان اشکانیان نیز در ایران معمول بوده است. گذشته از کتیبه‌ها سکه‌های هخامنشیان نیز باین خط و زبانست. چنان می‌نماید که مادها زبان مخصوصی نداشتند و اگر داشته بوده باشند بزبان پارسی بسیار نزدیک بوده است.

زبان و خط پهلوی - در زمان تسلط یونانیان و مقدونیان بایران زبان پارسی

باستان از دربار ایران بر افتاد و زبان و خط یونانی رسماً در ایران معمول شد و بعد که اشکانیان پیادشاهی رسیدند مدت‌های مدید ایشان هم خط و زبان یونانی را معمول میداشتند و درین میان پارسی باستان فراموش شد و فقط از زمان فرهاد چهارم بعد در سکه‌های اشکانی خط و زبانی دیده میشود که آنرا خط و زبان پهلوی می‌نامند. زبان پهلوی همان پارسی باستانست که نوشته و در نتیجه آسان‌تر و بعضی‌ها نزدیکتر گشته است. گفته‌اند باین زبان اشکانیان در میان خود تکلم میکردند ولی فقط در اواخر سلطنت خود آنرا رسمی کرده‌اند. زبان پهلوی تا آخرین روز سلطنت ساسانیان بیگانه زبان رسمی و عمومی ایران بوده است، منتهی در دوره ساسانی بواسطه آمیزش با مللی که در مغرب ایران بزبان آرامی متکلم بوده‌اند بعضی کلمات از زبان آرامی بحالت خاصی در زبان پهلوی وارد شده و بهمین جهت گفته‌اند زبان پهلوی دو قسمست: پهلوی اشکانی که زبان خالصست و لغات بیگانه ندارد و پهلوی ساسانی که کلمات آرامی در آن داخل شده؛ این کلمات آرامی در پهلوی ساسانی بحالت مخصوصی که در هیچ زبان دیگر نظیر ندارد وارد بوده است باین معنی که بعضی الفاظ را با آرامی مینوشتند ولی در موقع خواندن بواسطه ترجمه‌ای که در ذهن خود میکردند کلمه ایرانی آنرا بزبان می‌آوردند و شماره این کلمات هر چه بعصر ما نزدیکتر میشود افزون میگردد. این کلمات را «هوزوارث» مینامند و چون زبان آرامی بزبان عرب بسیار نزدیکست و واج کلمات عربی را در زبان فارسی نباید نتیجه تسلط عرب بر ایران دانست و همانطور که کلمات پهلوی نوشته و بجای آن الفاظ فارسی امروز آمده است همانطور هم کلمات آرامی را نو کرده و بجای آن الفاظ عربی گذاشته‌اند، منتهی بمرور زمان عدّه کلمات عربی متداول در زبان فارسی خیلی پیش از عدّه کلمات آرامی متداول در زبان پهلوی گشته است. عقیده‌ای که تا کنون اظهار کرده‌اند که زبان پهلوی بیگانه زبان دوره اشکانی

و ساسانی بوده درست نیست. از دوره اشکانیان بعد زبان دیگری در ایران پیدا شده که همان زبان فارسی ادبی امروز باشد که بمرور زمان تکامل یافته و باین صورت در آمده است. نام این زبان همیشه زبان درّی بوده است. زبان درّی کلمات هوزوارش نداشته و زبان مشرق ایران بوده و زبان پهلوی که هوزوارش داشته در مغرب ایران معمول بوده است.

در زمان اشکانیان زبان پهلوی و درّی را بخط آرامی سریانی نوشته‌اند و این خط عیناً تا واسط ساسانیان معمول بوده است، سپس خط آرامی را که مقطع و منفصل بوده است کم کم بهم متصل کرده‌اند و در نتیجه این اتصال خط دیگری پیدا شده که آنرا خط پهلوی نامیده‌اند. در ابتدا این خط جدید را فقط برای نوشتن کتابها بکار میبردند و بعد بتدریج کتیبه‌ها را هم بآن خط نوشته‌اند. خط پهلوی یکی از مشکلترین خطوط عالم است زیرا که اغلب دو حرف متصل بیک حرف منفصل شبیه میشود و برای خواندن این خط لازمست که انسان هر کلمه‌ای را بداند و بقرینه بخواند.

از زبان پهلوی، گذشته از کتیبه‌ها و سکه‌های اشکانی و ساسانی، يك عده کتب نیز در دست است و این زبان تا مدت‌های مدید پس از فتح ایران بدست اعراب در میان ایرانیان متداول بوده و هنوز عده کثیری از زبانهای ولایتی و محلی ایران شباهت تامی بماصل پهلوی خود دارند و اشعاری که در ایران بلهجه‌های ولایتی سروده‌اند و در کتب ادبیات ایران با اسم «پهلویات» معروفست همه فروعی از زبان پهلویست.

بعضی از کتب پهلوی که امروز در میانست در دوره اسلامی ایران تألیف شده و معلومست که گذشته از زرتشتیانی که از ایران هجرت کرده‌اند بعضی ایرانیانی که در ایران مانده و مسلمان بوده‌اند تا مدت‌های مدید و حتی تا قرن ششم هجری این خط و زبان را میدانسته‌اند و باین زبان تألیفات میکرده‌اند. زبان پهلوی يك عده کثیر کتب و رسایل داشته است که بعضی از آنها عیناً باقی مانده و بعضی دیگر را بعربی یا فارسی ترجمه کرده‌اند و اصل آنها از میان رفته است و از بعضی دیگر فقط اسامی بما

شعر در دوره ساسانی نیز نخست مانند شعر اوستا هجایی بوده و از جمله آثار منظوم زبان پهلوی یکی کتیبه شاپور اول در حاجی آباد است و دیگر مناظره منظومی با اسم «درخت آسوریک» که مناظره ایست در میان نخل و بز و از آثار زبان دریست و دیگر منظومه یادگار زیران بزبان درمی و بعضی از سرودهای مانوی که آنها نیز بزبان دریست. بعضی از اوزان شعر پهلوی با اوزان عرب نیز تطبیق میشود و هنوز همان اوزان متداول است، منتهی چون بعروض عربی درمی آید و قابل تقطیع با فاعیل است تصور کرده اند که ما آن اوزان را از اعراب گرفته ایم. بدین گونه در دوره ساسانیان هم شعر هجایی در ایران معمول بوده است و هم شعر عروضی.

از حیث نشر زبان پهلوی منتهای شباهت را بفارسی قرن چهارم و پنجم دارد و در هر کتاب پهلوی اگر کلمات را تجدید کنیم و بجای آنها الفاظ نوینی از زبان امروز بگذاریم عیناً اثر فصیح بسبب قدیم بدست می آید. کتب مزبور را بدو دسته بزرگ میتوان تقسیم کرد: نخست کتب مذهبی که در احکام دین زردشت و تاویل و تفسیر و غیره نوشته شده، دوم کتب غیر مذهبی که در میان آنها کتب سیاست و اخلاق و کتابهای علمی و ادبی از قبیل داستانها و قصص و غیره بوده و حتی کتابهایی در باب قواعد شطرنج و سواری و تیراندازی و آیین جهاننداری و غیره بوده است. از جمله کتب موجود بزبان پلوی کتابهای بسیار مهم و محتوی مطالب بسیار مفید در تاریخ و عقاید قدیم اجداد ماست از قبیل کتاب «دین کرت» و «بوندهشن» و «دانستان دینیک» و «آرتای ویراف نامک» و «کار نامک ارتخشیر پاپکان» و «یاتکار زیران» و «دانستان ریدک و خسرو کواتان» و «شترنگ نامک» و غیره. از کتابهایی که فقط ترجمه آنها رسیده نخست کتاب «خوتای نامک» است که با اسم «سیر الملوک» و «خدای نامه» و «شاهنامه» ترجمه های بسیار بنظم و نشر عربی و فارسی داشته و از آنها فقط منظومه معروف فردوسی باقی مانده است. دیگر کتاب کلیده و دمنه که اصل آنرا از هندوستان در زمان انوشیروان بایران آورده اند و بزبان پهلوی ترجمه کرده اند و ترجمه های فارسی و عربی که امروز بدست ماست از روی همان ترجمه پهلویست

در ادبیات پهلوی یکی از ارکان بنیاد مهم داستان سرایی و افسانه پردازی

بوده است و این ذوق افسانه سازی که در میان اغلب از شعرای بزرگ ایران همواره بوده است دنباله همان ذوق ادبای ایران در زمان ساسانیست و حتی بعضی از داستانهای معروف ما از قبیل « واقع و عذرا » و « ویس و رامین » و « اسکندرنامه » و « بوداسف و بلوهر » و « سلامان و ابسال » و « شیرین و فرهاد » و « خسرو و شیرین » و « بهرام نامه » و تمام داستانهایی که از حکایات کوچک شاهنامه تولید شده مانند « گرشاسب نامه » و « بهمن نامه » و « رستم نامه » و « سام نامه » و « شهریار نامه » و « جهانگیر نامه » و « فرامرزن نامه » و « برزونه نامه » و « بهرام نامه » و « بختیار نامه » و غیره یا مستقیماً در زبان پهلوی نوشته شده بود و یا اینکه از یونانی و سریانی و غیره پهلوی ترجمه کرده بودند و از پهلوی بزبان فارسی در آمده است و حتی کتاب « الف لیلة و لیله » و داستانهایی که از آن بیرون آمده از قبیل داستان سند باد در اصل بزبان پهلوی بوده است و الف لیله ترجمه و تهذیب کتابیست که در اصل پهلوی « هزار افسانه » نام داشته و مترجم آن را بزبان عرب در آورده و بعضی اسامی اشخاص و اماکن را با اسامی عرب یا اماکن جدید تبدیل کرده است .

در زمان ساسانیان علوم و فنون نیز در ایران در منتهای کمال بوده است و تمام علوم متداول در آن زمان را پادشاهان ساسانی بایران آورده بودند، مخصوصاً طب در ایران ترقی کامل داشت و طب یونانی را با طب هندی علمای ایران تألیف کرده بودند و حتی شاگردان ایشان تا قرن چهارم هجری در ایران بوده اند و همواره اطبای بزرگ ممالک اسلام تا قرن چهارم یهود یا نصاری ایران بوده اند و در نجوم نیز ایرانیان کمال معرفت را داشته اند و منجمین بزرگ ایرانی در قرون اول هجری شاگردان همان منجمین پیش از اسلام بوده اند . حکمت یونانی نیز بشوسط علمای آسیای صغیر بایران آمده بود و در زمان ساسانیان تمام علوم که بزبان سریانی در مغرب آسیا متداول بود بایران راه یافت و در مراکز علمی ایران که بیشتر در خوزستان و فارس بود رواج عمده گرفت و حتی بعضی از معلمین رأساً بزبان سریانی تدریس میکرده اند و علمای ایران بیشتر بزبان سریانی را میدانستند و سرانجام زمان علم و زبان دوم ایران شده بود . همه سقراط ، ارسطو ، اقلیدس ، پلاتو ،

بمتهای کمال رسیده بود و آنهم تألیفی از موسیقی یونان و موسیقی هندی بود و استادان بزرگ مانند باربد و نکیسا و بامشاد و رامتین و سرکش یا سرکب در ایران بوده‌اند و موسیقی امروز ما با اندک تصرفی همان موسیقی زمان ساسانیست. روی هم رفته تمام علوم و فنون متداول در آن زمان مانند طب و نجوم و حکمت و ریاضیات و موسیقی و عرفان و تاریخ و جغرافیا و هیئت و چوگان بازی و تیراندازی و فنون جنگی و سواری و مملکت داری و تعییهٔ اسلحه و بیطاری و پرورش حیوانات و شطرنج و غیره در ایران معمول بوده و کتب در آن می پرداختند و تدریس می کردند. بهمین جهت در زمانی که اعراب پس از استقرار با اسلام بخیال افتادند علوم متداول را بزبان خود جلب کنند بزرگترین سهم عاید ایرانیان شد و بهجز چند کتاب معدود که مردم آسیای غربی بزبان عرب ترجمه کرده اند تمام کتب علمی و ادبی که در آن دوره بزبان عرب ترجمه شده مستقیماً بتوسط ایرانیان بوده است که هنوز وارث علوم نیاگان خود بوده‌اند و علوم اسلام فی الحقیقه جز علوم ایرانی نیست که نخست ایرانیان آنرا بزبان عرب در آورده‌اند و سپس ایرانیان دیگر بتکمیل آن کوشیده‌اند. بهمین جهت زبان پهلوی و تمدن ساسانی در ادبیات و تمدن عرب منتهای نفوذ را داشته است.

نخستین ناحیه از ایران را که اعراب متصرف شدند ناحیهٔ بحرین بود که در سال هشتم هجرت بدست اعراب افتاد و آخرین ناحیه از نواحی ماوراء النهر در سال ۵۳ هجری بتصرف اعراب درآمد ولی باز تمام ایران ایشان را مسلم نشده بود، چنانکه مدت‌های مدید تا اواسط قرن دوم هجری بعضی از نواحی ایران مانند آذربایجان و طبرستان و گیلان و ماوراء النهر از پیروی تازیان سر می پیچیدند و درین میان گاهی آشکار عصیان می کردند و از دادن خراج و پذیرفتن عمال عرب شانه تهی می کردند و زمانی در پرده عمال تازی را بر مینداختند و خود را از فشار حکومت بیگانه خارج می کردند ولی بزرگترین سیاستی که برای رهایی از قید بیگانگان پیش گرفتند

نهضت های مذهبی بود و از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن چهارم که سلسله های ایرانی در اکناف ایران تأسیس شد و فشار بیگانه را بر انداخت چندین مذهب مختلف در نقاط متعدد ایران بتوسط ایرانیان بوجود آمد که گاهی اساس آن هتکی بر نفاق و تفرقه در میان مسلمانان و افتراق عقیده ایرانیان با سایر مسلمین بود تا بدینوسیله ایران از سلطه بیگانه رها شود و «شعریه» باصطلاح آن زمان جز ایرانیان نبوده اند و گاهی هم رجعت بسوی عقاید زردشتی و احیای ایران قدیم اساس نهضتی را تشکیل میداد چنانکه در مدت صد و پنجاه سال نظیر نهضت های ابو مسلم خراسانی در اوایل قرن دوم و بهافرید در همان زمان و ظهور غالیان و سنباذ در خراسان و جهیم بن صفوان در ترند و اسحق ترک در ماوراءالنهر و روندیه در عراق و جمعیت «اسب نوبتی» و ظهور «استادسیس» در هرات و بادغیس و سیستان و نهضت مقنع و سپیدجامگان در ماوراءالنهر در سال ۱۵۹ و ظهور بابک خرم دین و اصحاب او با اسم «سرخ علم» در سال ۲۰۱ و پیروان او مانند «مازیار» و «افشین» و ظهور عبدالله بن کرام در خراسان و تأسیس مذهب کرامیه در اوایل قرن سوم و نهضت قرمطیان در خوزستان و بحرین در همان زمان و اصحاب صاحب الزنج در سال ۲۵۵ در همان نواحی و زیدی شدن تمام مردم ظبرستان در سال ۲۵۱ و آغاز کار فرقه ای از صوفیه بتوسط حسین بن منصور حلاج در اوایل قرن سوم و نهضت های دیگر شبیه باین همه برای آن بوده است که ایرانیان می کوشیده اند از فشار حکومت عرب خود را رها کنند و بهمین جهت مدت نزدیک بسیصد سال کشمکش دایمی در میان ایرانیان مغلوب و تازیان غالب در سراسر ایران در میان بوده و بهینچ وجه مجال نبوده است که مردم ایران بکارهای علمی و ادبی پردازند و بهمین جهت درین مدت سیصد و چند سال ایران از شاعر و نویسنده بزبان خود تهی مانده است و از طرف دیگر زبان فارسی که در نتیجه آمیزش زبان پهلوی و زبان دری با کلمات عربی بوجود آمده است هنوز کاملاً بصورت امروز ساخته نشده بود و در حال کمون بود زیرا از یک طرف زبان پهلوی را از دربار و مراکز دیوانی دور کرده بودند و از طرف دیگر ایرانیان تن بآن نمیدادند که حتی برای بیان احساسات خود زبان عرب را بکار برند و زبان ایرانی مخصوص بخود میخواستند و این زبان هم البته حساست نم و در زمان ساخته شود و زبان دری

کنونی بدین گونه فراهم شد. پس ناچار آثاری که پیش از پدید آمدن زبان کنونی فراهم شده چون دیگر کهنه و نامفهوم بوده از میان رفته است و نیز بخط و طوی بوده که بعد ها فراموش شده و قهراً متروک گشته است. لامحاله درین مدت نزدیک بسیصد سال جمعی کثیر ادبا و مولفین در ایران بوده اند که بهمان زبان عرب آثار از خود گذاشته اند باین معنی که از اواسط قرن دوم بعد اعراب و مخصوصاً خلفا احتیاج خود را بعلوم و معارف احساس کردند و چون از خود علمی نداشتند در آن زمان دولت بیشتر وارث علم نبود؛ نخست ایرانیان بودند که علوم قبطیان و کلدانیان و آسوریان و یونانیان و هندوان را فرا گرفته بودند و تمام علوم قدیم را اخذ کرده یا بزبان پهلوی و یا بزبان سریانی که در آن زمان زبان علمی آسیا بود ثبت کرده بودند. دوم مردم آسیای صغیر بودند که علوم یونانی از اسکندریه بایشان ارث رسیده بود و آنرا یا بزبان سریانی و یا بزبان یونانی حفظ کرده بودند. بهمین جهت نخست خلفای دمشق و سپس خلفای بغداد در زمانی که بتقل علوم بزبان عرب پرداختند باین دولت حاجت یافتند و در نتیجه عدّه کثیر از دانشمندان ایران که بیشتر آنها در مذهب یهود یا نصاری باقیمانده بودند و عده ای دین اسلام را پذیرفته و یکی چند نفر بهمان مذهب زرتشتی نیاگان خود مانده بودند و زبان عرب را میدانستند بنقل علوم و معارف و ادبیات از زبانهای قدیم چه پهلوی و چه یونانی و چه سریانی بزبان عرب مشغول شدند و ازین حیث شهرت یافتند؛ حتی عده ای کثیر از ایشان بعدی در زبان عرب استاد شده بودند که بنظم و نشر فصیح عربی نیز مشهور گشتند و از آن پس همواره علوم و معارف اعراب بدست ایرانیان بوده است و تمام بزرگان زبان عرب بجز عدّه قلیل چه از علمای صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و عروض و لغت و غیره و چه اطبا و حکما و متجمین و علمای ریاضی و طبیعی و چه مورخین و دبیران و شعرای معروف ایرانی بوده اند. بدرجه ای که اگر ایرانیان نبودند معارف عرب صد یک این معارف موجود نبود و حتی ایرانیان قرائت قرآن و تجوید و فقه و تفسیر و احادیث را که میبایست مختص اعراب باشد ترتیب داده اند و اغلب روای و جامعین اشعار جاهلیت عرب ایرانیان بوده اند، بطوریکه در تاریخ ادبیات عرب از هر ده اسم بلاشک شش هفت اسم از ایرانیانست. بدین جهت

درین مدت میصد سال اگر بزبان فارسی اثری از ادبای ایران نیست لااقل بزبان عرب آثار بسیار هست که جبران آنرا میکند .

قرن سوم - قرن سوم آغاز جلوه ادبیات فارسیست و آنهم بدین جهتست که سلسله های پادشاهان ایرانی بالاستقلال در بعضی از نقاط ایران پادشاهی کرده اند . ابوطیب طاهر بن حسین بن مصعب ملقب بذوالیمینین در سال ۲۰۰ حکمران خراسان شد و اولاد او تا سال ۲۵۳ در خراسان حکمرانی کردند و ایرانی بودند، صفاریان در سال ۲۵۳ در خراسان اساس سلطنتی گذاشتند که بعد سامانیان در ۲۷۹ و آل زیار در ۳۱۶ و آل بویه در ۳۲۲ از آن تبعیت کردند یعنی در بارهایی ترتیب دادند که دوباره تمدن ایرانی در آن پدیدار شد، مخصوصاً صفاریان و سامانیان در جز و سایر تعصب های ایرانی تعصب زبان نیز داشتند و آل طاهر هم تا درجه ای زبان فارسی دری را ترویج کرده اند و آل زیار و آل بویه چون بدر بار خلافت نزدیک تر بودند و از هر حیث با خلفای بغداد رقابت میکردند سیاست ایشان اقتضا میکرد که زبان عرب را از دست ندهند و بدبیران و شعرای زبان عرب پیش از خلفا وقع بگذارند تا اسباب سلطنت ایشان از حیث نظم و نثر زبان عرب کامل تر از خلفای بغداد باشد و در ضمن زبان قلمرو ایشان زبان پهلوی بوده که ادبیات آن در دوره بعد از اسلام در سراسر ایران انتشار نیافته است ولی بالعکس صفاریان و آل سامان چون دور تر بودند بدین رقابت حاجت نداشتند و زبان سرزمین ایشان زبان دری بود و با کمال آزادی زبان فارسی را ترویج میکردند و أحياناً از زبان عرب نیز از بودند . بدین جهت پیدا شدن ادبیات فارسی مرهون مساعی صفاریان و مخصوصاً سامانیانست . شعر فارسی که بمانسیده در اوایل قرن سوم پیدا شده است، پیش از آن شعرایی بزبان امر و زقایل شده اند و اشعاری بنام ایشان ثبت کرده اند که از کلمات آنها کاملاً پیدا است که در قرون بعد ساخته شده مثلاً اولین شاعر این زبان را ابو حفص بن حکیم بن احوص سفدی دانسته اند که گویند در قرون اول هجری بوده و حال آنکه قطعاً در قرون چهارم میزیسته و معاصر رودکی بوده است . پس از اوعباس مروزی را ذکر کرده اند که در مدح مأمون در او آخر قرن دوم شعر فارسی گفته است و حال آنکه زبان و تالیفات آن اشعار مسلم میسازد که در قرون بعد سروده شده و بیشتر با شعر قرن ششم

شبهت . باسم شقیق بلخی عارف معروف همان زمان هم که در ۱۷۴ کشته شده اشعاری ذکر کرده اند و نیز باسم بایزید بسطامی عارف مشهور که یک قرن بعد از آن بوده و در ۲۶۱ رحلت کرده است نیز بعضی اشعار ضبط کرده اند و آن اشعار هم پیداست که در قرون بعد سروده شده است. قدیم ترین شاعری که از و اثری مانده حنظله بادغیسی است که ظاهراً در سال ۲۱۹ در گذشته و دیوان اشعار داشته است، ولی اینک از شعر او جز پنج بیت چیزی بدست نیست و ظاهراً او اول کسیست که در خراسان بزبان فارسی امر و ز شعر گفته است. در سیستان اول کسیکه شعر باین زبان شعر گفته محمد بن وصیف سکزیست که در سال ۲۵۳ در مدح یعقوب بن لیث صفاری شعر گفته و او تا سال ۲۹۶ هم زنده بوده و بعد از او در همان سال ۲۵۴ باسم کرد و محمد بن مخلد سکزی شعر گفتن باین زبان شروع کرده اند؛ در بیهق نخستین کسیکه شعر فارسی گفته محمد بن سعید بیقهبی بوده است که او هم در قرن سوم بوده. در آذربایجان محمد بن بعیت بن جلیس که در سال ۲۳۵ رحلت کرده اول شعر فارسی را گفته است و در عراق ابوالاشعث قمی که در همین زمانها میزیسته اول شعر فارسی را در قم سروده است ولی از اشعار این سه تن اخیر چیزی تا کنون بدست نیامده است. اندکی پس از آن در قم شاعری بوده است موسوم بجعفر بن محمد بن علی العطار که در شعر شهرتی بسیار داشته و حتی از رودکی ویرا در شاعری بزرگتر میدانسته اند ولی از شعر او هم چیزی بدست نیست.

از طرف دیگر در سیستان در دربار صفاریان شعرای دیگری هم بوده اند: یکی فیروز مشرقی است که در سال ۲۸۱ رحلت کرده و از اشعار او هشت بیت در دست است، دیگر ابوسلیک گرگانی که در دربار عمرو بن لیث صفار (۲۶۵-۲۸۹) بوده است و از اشعار او ده بیت در میان هست. در همین زمانها شاعری دیگر در خراسان بوده است باسم مسعودی مروزی که داستانهای قدیم ایران یعنی شاهنامه را نظم کرده بود و آن منظومه وی بدرجه ای شهرت داشت که ایرانیان همه آنرا میخواندند و بدان فخر میکردند و برای آن تصاویر ساخته بودند، همچنانکه درین زمان برای شاهنامه فردوسی معمول است و از آن منظومه فقط سه بیت باوزان مختلف مانده است. این چند تن شاعر که در قرن سوم بوده اند بمنزله مهندس شعر فارسی میباشند که بعد از ایشان

تا هزار سال همواره در ایران درمتهای کمال مانده است ولی البته مانند آغاز کاری هنوز بدرجه کمال نرسیده بود و درجه کمال آن در قرن چهارمست. از نشر فارسی قرن سوم جز بعضی جمله‌های پراکنده که در کتب عربی مانده چیزی بدست نیست بهمین جهت نمیتوان دانست که نشر فارسی درین زمان چه حال داشته است.

۹ = نظم

قرن چهارم: در قرن چهارم شعر فارسی باوج کمال و فصاحت رسید و مقدمه دوره درخشنده قرن پنجم و ششم که منتهای بلندی و رواج نظم و نشر فارسیست در قرن چهارم فراهم آمد. گذشته از بازماندگان صفاریان که در قرن چهارم هنوز در سیستان بوده‌اند و پیروی از سامانیان میکرده اند امرای آل سامان نیز که بر خراسان و ماوراءالنهر و گرگان و قسمتی از عراق و کرمان فرمانروایی داشته‌اند در ترویج زبان فارسی از هیچ فروگذار نکرده‌اند و در حقیقت ادبیات فارسی در سایه پرورش آل سامان بمیان آمده است. از شعرای دربار صفاریان در سیستان فقط صانع بلخی درین دوره معروفست که معاصر بارودکی بوده و بجز یک رباعی چیزی از اشعار او بدست نیست، اما شعرای دربار سامانیان عده بسیار بوده‌اند مخصوصاً در دربار نصر بن احمد (۳۳۱-۳۰۱) که ملجاء تمام دانشمندان عصر بوده و این پادشاه کریم دانش پرور یکی از بزرگترین مروجین زبان فارسی بوده است. از شعرایی که در دوره اول سامانیان یعنی پیش از نصر بن احمد پدید آمده‌اند ابوالمثل بخارایی و ابوالمؤید رونقی بخارایی و سپهری بخارایی و معروف تر از همه ابوالمؤید بلخی بوده است که ظاهراً مؤیدی تخلص میکرده و شاعر و دبیر بسیار بزرگ بوده چنانکه گویا داستان یوسف و زلیخا را نظم کرده بود و در نشر دو کتاب داشته است یکی شامل داستانهای قدیم ایران مانند شهرنامه که مخصوصاً قسمتی از آن شامل داستانهای مربوط بکوشاسب منتهای اعتبار را داشته است و از میان رفته و دیگر کتابی در عجایب بلدان که نسخه آن اکنون موجودست و آنرا بنام نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) ترتیب داده و ازین قرار تا اواخر قرن چهارم زنده مانده است. ازین شعرا از هر یک چند بیت پراکنده مانده است.

اما شعرای دربار نصر بن احمد شماره ایشان بسیار بوده و آنچه بما رسیده است بدین قرار است : معروف تر و بزرگتر از همه ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی بود که در قریه پنج رودک یا رودک از توابع سمرقند بوجود آمد و از آغاز جوانی در شعر و موسیقی معروف شد و مدت های مدید معروف ترین حکیم و ادیب عصر خویش بود و مهندس شعر فارسیست ، زیرا که تمام شعرای بزرگ ایران پیروی بوده اند و او را با ستادی مسلم داشته اند . در شعر منتهای قدرت را داشته و یک میلیون و سیصد هزار شعر سروده است و پنج منظومه مثنوی داشته از آن جمله کلیله و دمنه و داستانهای سندباد را نظم کرده بود و شعری در نهایت تأثیر بود و بهمین جهت یکی از متنفذ ترین رجال زمان خویش شمرده میشود در اواخر عمر او را نابینا کردند و در سال ۳۲۹ رحلت کرد و در همان قریه موالد خویش وی را دفن کردند و مزار او تا مدت های مدید پس از زیارتگاه ایرانیان بود و اخیراً در همان جا استخوانهای وی را یافته اند . بعد از رودکی شعرای دیگر آن زمان بدین قرار بوده اند : ابو طیب مصعبی صاحب دیوان رسالت احمد بن اسمعیل و یکی از وزرای نصر بن احمد - ابو العباس ربیع بن خاریبی که تا ۳۳۱ هم زنده بود - خبازی نیشابوری که در ۳۴۲ رحلت کرد - ابو حفص حکیم ابن احوص سفدی که گذشته از شاعری در موسیقی قدرتی تمام داشت و در سال ۳۰۰ در بغداد آلتی اختراع کرد با سم شهرود که پس از وی دیگر کسی نتوانست آنرا بنوازد و کتابی در لغت فارسی تألیف کرده بود که درین فن قدیم ترین کتاب بوده است - ابو عبدالله فرالوی که از شعرای بزرگ زمان خویش بود - ابوشکور بلخی که او نیز شاعر بسیار بزرگی بود و چهار مثنوی نظم کرده بود که یکی از آنها در سال ۳۳۶ تمام شده و آفرین نامه نام داشت - ابو الحسن شهید بن حسین و راق بلخی از مشاهیر حکما و خطاطین و شعرای عصر خویش بود و در حکمت درجه ای داشت که با محمد بن زکریای رازی حکیم و دانشمند معروف آن زمان معارضه میکرد و درین فن تألیفات بسیار داشت و در سال ۳۲۵ رحلت کرده است - ابو الحسن محمد مرادی بخاریبی که در شعر فارسی و عربی استاد بود و پیش از رودکی رحلت کرد - طخاری که از مردم طخارستان بود و از شعر او جز دو بیت نمانده است - رابعه قزداری دختر کعب زین العرب معروف

بیشت کعب که نخستین زنیست که بزبان فارسی شعر ازو مانده و در شعر فارسی نهایت قدرت داشته - ایرانشاه بن ابوالخیر که دامتانهای قدیم ایران را که در باب بهمن بوده است نظم کرده بود، ولی جز يك بیت از آن مانده است - ابوالعلاء ششتري که وی نیز شاعر معروف عصر خویش بشمار میرفت - ابواسحق جوینباری که وی نیز از شعرای معروف بود -

در دورهٔ پس از نصر بن احمد یعنی از ۳۳۱ تا ۳۸۹ که متجاوز از پنجاه سال دیگر سامانیان سلطنت کرده اند شعرای دیگر نیز بوده اند که از ایشان نیز بیجز ابیات پراکنده مانده است بدین قرار: ابوزرعه معمری گرگانی - امیر ابوالحسن انجلی که از شاهزادگان سامانی بود - ترکی کشی ایلاقی - ابوالحسن لوگری غزوانی معروف بلوگری چنگ زن که در شعر و موسیقی کامل بوده است - ابوطاهر خسروانی از معروف ترین شعرای قرن چهارم که در ۳۴۲ درگذشته - ابو عبدالله معروفی بلخی که شعر بسیار داشته است - ابو عبدالله نوایحی مروزی که از فضیلهٔ او در اول عصر خود بود - ابو شعیب هروی که وی نیز از مشاهیر شعرا بوده است - ابو عمر و زجاجی نیشابوری که در ۳۴۸ رحلت کرده - ابوطیب سرخسی - استغنائی نیشابوری: در میان امرای آل سامان امیر ابو ابراهیم اسمعیل ابن نوح ملقب بمنتصر که در سال ۳۸۹ بسلطنت رسید ولی در همان سال اسیر شد و در ۳۹۵ در بیابان مرو بقتل رسید نیز بزبان فارسی شاعر بوده است و نیز ابوعلی سیمجور از امرای دربار سامانی که در سال ۳۸۷ در حبس قلعهٔ گردیز کشته شد و همچنین ماکان ابن کاکی از امرای معروف سامانیان و آل زیار بزبان فارسی شعر گفته اند .

از طرف دیگر در همین اوان در چغانیان امرای شاعر پرورده بوده اند بدین معنی که در سال ۳۲۱ نصر بن احمد سامانی سپهسالاری خراسان و حکمرانی چغانیان را با بوبکر محمد بن مظفر بن محتاج چغانی داد و پس از وی تا سال ۳۷۷ با استقلال در آن دیار حکمرانی کردند و چون تربیت یافته و مانوس با آداب دربار سامانیان بودند بمخدومین خود تاسی کردند و زبان فارسی را در دیار خود رواج دادند و شعری چند در چغانیان در دربار ایشان زیسته اند از آن جمله منجلیک ترمذی و فرخی سیستانی شعرای معروف قرن پنجم بوده اند که آغاز دورهٔ شاعری خود را در چغانیان گذرانیده اند

بیک تن از امرای این سلسله ابوالمظفر طاهر بن فضل که در ۳۷۲ رحلت کرده خود بزبان فارسی شاعر بوده است ، از شعرای دربار چغانیان معروف ترا همه ابوعلی محمد ابن احمد دقیقی بلخی بود که یکی از بزرگترین شعرای ایرانست و پس از رودکی بزرگترین شاعر این قرن بشمار میرود ، دقیقی بنظم داستانهای قدیم ایران و تدوین شاهنامه شروع کرده بود که در سال ۳۴۱ کشته شد و از منظومه وی جز ۱۰۵ بیت که فردوسی در داستان گشتاسب و ارجاسب در شاهنامه خود نقل کرده دیگر چیزی بدست نیست و از سایر اشعار وی هم اندکی مانده است ، دیگر از شعرای چغانیان بدیع بلخی بوده که از شعرا و نیز اندکی مانده است.

در دربار پادشاهان آل زیار هم چند تن شاعر بوده اند بدین قرار : مخلصی گرگانی - دیلمی قزوینی - قمری گرگانی - خسروی سرخسی که یکی از معروفترین شعرای قرن چهارم و بزرگترین شاعر دربار آل زیار بود - ابالیث گرگانی که در شعر لیث تخلص میکرده است - ادیب طبری - کفایی گنجه ای - کوسه فالی - پور کله و ازین سه نفر شعر نمانده است - شمس المعالی قابوس بن وشمگیر معروفترین پادشاه آل زیار که در سال ۴۰۳ کشته شد نیز بزبان فارسی شعر میگفته است .

در دربار آل بویه نیز شعرای بسیار بوده اند از آن جمله بوده است بختیاری اهوازی که گویا پس از ابوالمؤید بلخی و پیش از امانی داستان یوسف و زلیخا را در سال ۳۸۰ در جوانی نظم کرده است ولی از آن چیزی نمانده - دیگر منصور منطقی رازی که معروفترین شاعر دربار آل بویه بود و از شاگردان بدیع الزمان همدانی و در شعر فارسی و عربی منتهای شهرت داشت و از مختصان صاحب بن عباد بود و در شعر منطقی و منصور تخلص کرده است - بندار رازی که او نیز از مشاهیر عصر خویش و از بزرگان شعرای آل بویه بود و در سال ۴۰۱ رحلت کرد و کتابی در لغت باسم منتخب الفرس داشته است و هم بزبان دری و هم بزبان پهلوی در شعر بسیار ماهر بوده است - ابو عبدالله جنیدی که او هم در شعر فارسی و عربی معروف عصر خود بوده است - حکیم میسری شاعر صاحب منظومه ای در طب باسم دانش نامه یاطب منصوره که ظاهراً مطالب کتاب المنصوری تألیف محمد بن زکریای رازی را نظم کرده

و آنرا از سال ۳۵۸ تا ۳۷۰ در سن ۱۲ سالگی سروده است و باسم حسنویه بن حسین حکمران کردستان از جانب آل بویه پرداخته است و نسخه آن در دست است.

در قرن چهارم يك عده شعرای دیگر هم بوده اند که از علما و عرفای مشهور آن عصرند و بهیچ يك از دربارهای پادشاهان منسوب نبوده اند از آن جمله ابونصر فارابی حکیم معروف که یکی از بزرگترین حکمای شرق بوده و در ماه رجب ۳۳۹ بسن هشتاد سالگی در حلب رحلت کرد و صاحب مؤلفات بسیار است بزبان عرب و مخصوصاً در حکمت و موسیقی بزرگترین مرد ایران بوده است و شعر فارسی نیز بوی نسبت داده اند - دیگر شیخ ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی عارف مشهور آن زمان که در ۳۷۱ رحلت کرده است - امام ابوالقاسم بن بشر بن محمد بن یاسین از عرفای بزرگ مهنه که در ۳۸۰ درگذشت - ابوسعید فضل الله بن ابوالخیر مهنه‌ای یکی از معروفترین عرفای ایران که صاحب مقامات معروفست و در شب جمعه چهارم شعبان سال ۴۰۴ در مهنه رحلت کرده است و عده کثیر رباعیات فارسی با خواص و آثار معروف بوی نسبت میدهند - طاهر عربان همدانی صاحب دو بیت‌های معروف بزبان پهلوی که از محترمین زهاد عصر خویش بوده و در سال ۴۱۰ در همدان در گذشته و در بیرون شهر همدان مدفونست - شیخ ابوالحسن خرقانی متوفی در سال ۴۲۵ که ری نیز از مشاهیر عرفای زمان خویش بوده و بوی نیز شعر فارسی نسبت داده اند - از ابوبکر واعظ سرخسی که از اصحاب ابوسعید ابوالخیر بوده و تا سال ۴۰۴ حیوة داشته است نیز دو بیت شعر فارسی مانده است - از ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالکریم قصاب آملی که از بزرگان مشایخ و اساطیر قرن چهارم بوده نیز اشعار فارسی روایت کرده اند. از شیخ ابوالهیثم احمد بن حسن گرگانی که از حکما و پزشکان معروف قرن چهارم بوده نیز قصیده جالبی در حکمت مانده است و نیز ابوعلی حسن بن محمد دقاق نیشابوری از بزرگان مشایخ صوفیه که در ذی‌عقد ۴۰۵ در گذشته شعر فارسی می گفته است.

در قرن چهارم دوتن شاعر دیگر نیز بوده اند که معلوم نیست در کدام ناحیه زیسته اند یکی بشار مرغزیست صاحب قصیده ای معروف که پیداست شاعری در

کمال قدرت بوده است و دیگر طیان مرغزی که شاعری هزال بوده و ظاهرأ شعر بسیار داشته است.

در همین زمان ها يك عده بسیار شعراى ديگر بوده اند که فقط اسامى ایشان و چند بيت پراکنده از اشعار آنها در فرهنگ ها بشاهد لغات مهجور و مشکل مانده است که هر چند بعصر زندگى ایشان اشاره اى نشده ولى چون در کتب مؤلف در اوایل قرن پنجم اسامى از ایشان هست معلوم میشود که در قرن چهارم بوده اند و چون اطلاعات وافى در باب ایشان نیست نمیتوان معلوم کرد که بکدام يك از دربار هاى ایران اختصاص داشته اند و فهرست اسامى ایشان بدین قرار است : اشنانى یا اشامى - جویبارى - جلاب بخارى - حکاک مرغزى - خجسته سرخسى - خفاف - اسمغیل رشیدی - زرین کتاب - شاکر بخارى - شهره آفاق - صفارى مرغزى - طاهر فضل - عبدالله عارضى یا عارض - ابوعلی الیاس - علی قرط اندکانى - غواص - قریع الدهر - مظفرى - یوسف عروضى - احمد جامى - ملک احمد برهات - کیا حسینی قزوینى - ابومعید خطیرى - سرودى - شاهسار - ابوشریف - ابو عاصم - عرتامى - حکیم غمناک - ابوالقاسم مهرانى - قصار امى - لمعانی عباسى - محمودى - مرصعى - مرواریدى - مشکور - مشفقى بلخى - نجاد - شناس - ابوالحسن - ابوالخطیر گوزگانى - ابوالقاسم مؤدب - ابوعلی چاچى - ابونصر مرغزى - ابهرى - سرجیس - پندو - چرخى - حصرى - خباز قاینى - دفایه - طاهر خسروى - غیائى - فاخر - قایل - قریع القرس - عیوقى - فریدالدهر - قریحى - کشفى - کمال عزى - مجیر غیائى - محمدعبد - محمد بن عثمان - مظفرى - معاشرى - میزبانى بخارى - ابوالجوهر - ابوالحر - ابوالعباس اهامى - ابوالعباس بخارایى - ابوالعباس عباسى - ابوالعباس عنبر - ابوالعبیر عنبر - ابوذر - ابورافع - ابوعبدالله ادیب - ابومنصور - بازانى - برقعى - بنانى - پروین خاتون - پسر رامى - پیروزی - حمزه عروضى - رافعى نیشابورى - سلمان - سهیلی - شمعى - صانع فضلوى - صیدلانى - ضمیرى - ظهردین جدید .

چند شاعر دیگر هم بوده اند که قسمتی از عمر ایشان در اواخر قرن چهارم و قسمتی دیگر در اوایل قرن پنجم گذشته و واسطه میان این دو قرن بوده اند بهمین جهت ایشان را هم از شعرای قرن چهارم و هم از شعرای قرن پنجم میتوان شمرد بدین قرار: ابو منصور عمارة مروزی که از شعرای اواخر سامانیان بوده و تا زمان سلطان محمود غزنوی در اوایل قرن پنجم هم زیسته و شاعری معروف و نیکو سخن بوده است.

کسانی مروزی که در روز چهارشنبه بیست و هفتم شوال ۳۴۱ متولد شده و تا پنجاه سال بعد از آن یعنی تا ۳۹۱ هم حتماً زنده بوده و یکی از مشاهیر شعرای ایران و حکمای عصر خویش بشمارست و شعر بسیار داشته و از بزرگان طریقه اسمعیلی بوده و ناصر خسرو زمان وی را درک کرده است - منجیک ترمذی که نخست از شعرای دربار چغانیان بوده و پس از برجیده شدن بساط پادشاهی آن خاندان در سال ۳۷۷ ظاهراً بسیستان رفته و از آنجا بدربار سلطان محمود غزنوی پیوسته است و در سلك شعرای وی در آمده - ابونصر احمد بن منصور اسدی طوسی پدر علی بن احمد اسدی صاحب فرهنگ و منظومه گرشاسب نامه که در سال ۴۲۵ در گذشته است او را استاد فردوسی در شعر شمرده اند ولی این گفته بسیار سست می نماید -
غضایری رازی که از بزرگان شعرای زمان خود بود و نخست در سلك شعرای آل بویه درری میزیست و سپس جزو مداحان سلطان محمود غزنوی شد و از ری مدایح برای او میفرستاد و بهمین جهت مورد بغض و معارضة عنصری ملك الشعرای معروف دربار سلطان محمود واقع شد و ظاهراً عنصری دیوان او را شست و وی یکی از ارکان شعر فارسی در عصر خویش بشمار میرفت و در سال ۴۲۶ رحلت کرد - فرخی سیستانی یکی از بزرگترین شعرای شیرین سخن ایران و یکی از معاریف شعر فارسی که او هم مانند منجیک در دربار چغانیان بود و پس از برجیده شدن آن بساط بدربار محمود غزنوی رفت و با کمال احتشام در آن دربار میزیست و در سال ۴۲۹ در گذشت.

۶- نشر

نخستین اثری که از نشر فارسی تا جایی که ما اطلاع داریم باقی مانده از اوایل قرن چهارمست. پیش از آن تنها نشانه‌ای که به ما رسیده فقط یکی چندجمله است که مؤلفین ایرانی یا عرب در کتابهایی که بزبان تازی نوشته‌اند نقل کرده‌اند. چیزی که درین میان مسلمست اینست که حتماً در قرن دوم نشر فارسی بوده است زیرا که «بهافرید» پسر «ماه فروردین» که پیش از خلافت بنی‌العباس (در سال ۱۳۲) در خراسان دینی تازه آورده بود و از مردم حوالی نیشابور بود پیروان خود را هفت‌نماز بزبان فارسی مقرر داشت و برای این هفت نماز کتابی بزبان فارسی تألیف کرده بود. بعد از آن یکی از اطباء و مترجمین قرن دوم «منکه» نام یکی از کتب هندی را که باسم «کتاب شاناق» در نجوم بود، از هندی بزبان فارسی ترجمه کرده است و ابو خاتم بلخی در میان سالهای ۱۷۰ و ۱۷۷ آن کتاب را برای یحیی برمکی بخط فارسی نوشته است. ازین دو کتاب ظاهراً اثری باقی نمانده و نیز از کتبی که بزبان ما در قرن سوم تألیف کرده‌اند چیزی بدست نیست ولی تا جایی که اطلاع داریم در قرن چهارم در نتیجه تشویقات فوق العاده پادشاهان سامانی کتب بسیار بزبان فارسی تألیف شده است از آنجمله کتابی در لغت فارسی باسم «تاج المصادر» بابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی شاعر بزرگ ایران (متوفی در ۳۲۹) نسبت داده اند که در آن شکست ولی در همان زمان ابو حفص حکیم بن احوص سغدی کتابی در لغت فارسی تألیف کرده است که تا قرن یازدهم نیز فرهنگ نویسان آن را در دست داشته‌اند.

اما کتبی که بشر قرن چهارم اینک در دستت بدین قرار است: قدیم ترین نشر فارسی مدون که هنوز در میانست از سال ۳۶۶ هجریست و آن مقدمه ایست که بشر برای شاهنامه‌ها یعنی مجموعه‌های تاریخ ایران پیش از اسلام که در آن زمان بشر فارسی می‌نوشته‌اند ترتیب داده‌اند و نویسنده آن معلوم نیست ولی پس از آنکه

فردوسی این داستانها را نظم کرده همان مقدمه قدیم را در صدر منظومه فردوسی قرار داده اند و سپس مطالب دیگر در احوال فردوسی بر آن افزوده اند و این مقدمه بفرمان ابومنصور محمد بن عبد الرزاق طوسی حکمران طوس بتوسط چند تن از زرتشتیان ایران نوشته شده است و تا سال ۸۲۹ که بایسنقر میرزا از شاهزادگان آل تیمور دستور داده است مقدمه دیگری بر شاهنامه بنویسند (و این همان مقدمه ایست که در نسخه های متداول این زمان هست) این دیباچه ابومنصوری همواره در صدر شاهنامه معمول بود و هنوز در بعضی نسخ خطی قدیم متداولست و دو مقدمه دیگر هم پس از آن و پیش از دیباچه بایسنقری نوشته اند. پس از آن ابوالقاسم عیسی بن علی که پدرش علی بن عیسی بن داود الجراح وزیر مقتدر خلیفه عباسی بود و در سال ۳۳۴ رحلت کرد کتابی در لغت فارسی نوشته است که اینک بدست نیست.

در همین زمانها ابوالمؤید بلخی شاعر معروف دربار سامانیان بزبان فارسی تألیفات کرده است و از جمله مؤلفات او شاهنامه ای بوده است بشر فارسی که پیش از سال ۳۵۲ که ترجمه طبری تمام شده آنرا تألیف کرده بود و نیز ذکری از کتاب گرشاسب نامه او هست که معلوم نیست همین شاهنامه است یا کتابی دیگر بوده و فعلا تنها کتابی که از مؤلفات او باقیست کتاب کوچکیست در عجایب بلدان که در میان سنوات ۳۶۶ و ۳۸۷ آنرا پرداخته است.

بعد از آن کتاب دیگری که در دستت کتابیست با اسم «کشف المحجوب» در عقاید اسمعیلیه که در حدود سال ۳۴۰ یا پس از آن بتوسط ابو یعقوب سکزی تألیف شده و اینک موجودست ولی چنان می نماید که این روایت فارسی ترجمه ای باشد که در قرن بعد ناصر خسرو از آن کرده است.

پس در زمان نوح بن نصر پادشاه سامانی (۳۳۱ - ۳۴۳) تفسیر کبیر تألیف محمد بن جریر بن یزید طبری را که از معروف ترین کتب این فنست بفرمان این پادشاه بزبان فارسی ترجمه کرده اند ولی مترجم آن بتحقیق معلوم نیست و آن کتاب

کتابی دیگر از همین مؤلف در همان اوان ترجمه شده و آن تاریخ طبرستان که ظاهراً در سال ۳۵۲ ابوعلی محمد بن محمد بن عبیدالله بلعمی وزیر که شاعر نیز بوده است ترجمه کرده و از بهترین کتب متداول نشر فارسیست.

کتاب دیگری به همین دوره نسبت می دهند که «کتاب الابنیه عن حقایق الادویه» تألیف ابو منصور موفق بن علی هروی در مفردات طبست و یگانه نسخه ای که از آن موجودست بخط علی بن احمد اسدی طوسی شاعر معروف ایران در ماه شوال ۴۴۷ نوشته شده و ظاهراً قدیم ترین نوشته ایست که بخط فارسی موجودست ولی مسلم نیست که این کتاب در همین زمان تألیف شده باشد.

سه کتاب دیگری که درین زمان تألیف شده یکی کتاب بسیار جامع و بزرگست در طب بنام «هدایة المتعلمین» که ابو بکر ربیع بن احمد اخوینی بخارایی در میان سالهای ۳۵۰ و ۳۶۵ تألیف کرده است، دیگر کتابیست در عقاید از حکیم ابوالقاسم اسحق بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن زید سمرقندی فقیه معروف که در روز عاشورای سال ۳۴۳ در سمرقند در گذشته است، دیگر شرحیست که ابو ابراهیم اسمعیل ابن محمد بن عبدالله بن احمد بن سهل بن ارجح آملی بخارایی مستملی مذکر مسری متوفی در ۴۳۴ بر کتاب معروف «التعرف لمذهب التصوف» تألیف استاد خود ابو بکر محمد بن ابواسحق محمد بن ابراهیم بن یعقوب کلاباذی بخاری عارف مشهور در گذشته در ۳۸۰ در پایان قرن چهارم تألیف کرده است.

پس از آن کتاب دیگری که تألیف شد، کتابیست با اسم «کتاب البارع» در احکام نجوم تألیف ابونصر حسین بن علی قمی که در سال ۳۶۷ تألیف کرده است. در سال ۳۶۹ نوح بن منصور پادشاه سامانی بخواجه عمید ابوالفوارس قناوزی فرمان داده است که کتاب «سند باد نامه» را از زبان پهلوی بزبان فارسی ترجمه کند و آن ترجمه تا قرن ششم موجود بوده زیرا که ازرقی هروی شاعر بزرگ آن زمان آن کتاب را نظم کرده است و بهاء الدین محمد بن علی بن محمد بن عمر ظهیری

کتاب سمرقندی در همان قرن ترجمه قناوزیرا تهنیب کرده و بانشای تازه تر در آورده است. داستان سنبد باد یا سندباد نامه مجموع حکایات است که مانند کلیله و دمنه در زمان ساسانیان از هندوستان بایران آورده و بزبان پهلوی ترجمه کرده اند و از آنجا بزبان فارسی در آمده است.

پس از آن کتاب دیگری که مانده کتابیست با اسم «حدود العالم من المشرق الی المغرب» که در سال ۳۸۲ تألیف شده ولی نام مؤلف آن معلوم نیست.

در همین اواخر قرن چهارم مؤلف دیگری بوده است با اسم محمود وراق که در سال ۴۵۰ تاریخ بسیار مبسوطی تمام کرده و از آغاز تاریخ تا سال ۴۰۹ وقایع را در آن ضبط آورده و آن کتاب از میان رفته ولی ابوالفضل بیهقی مورخ معروف قرن پنجم از آن ذکر کرده و تا زمان او معمول بوده است. این محمود وراق ظاهراً شعر فارسی هم میگفته ولی او را با محمود بن حسن وراق شاعر عرب که در حدود سال ۲۳ رحلت کرده است اشتباه کرده اند. در همان اوان دیر بسیار بزرگی در دربار غزنویان بوده با اسم ابونصر احمد بن عبدالصمد مشکان که صاحب دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود بود و در سال ۴۳۶ رحلت کرد. این نویسنده بزرگ استاد ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی صاحب تاریخ معروف بوده و بیهقی آنچه از دهان او راجع بمشاهدات ایام عمروی شنیده است در کتابی با اسم «مقامات ابونصر مشکان» ضبط کرده بود که تا قرن نهم نیز متداول بود و ظاهراً از میان رفته است و از آثار این ابونصر آنچه مانده بعضی حکایات و رسای است که بیهقی در تاریخ خود بمناسبت ضبط کرده است.

نیز در همان زمان دانشمند بزرگ ابوالریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی که در سال ۴۳۰ در گذشته است بشر فارسی تألیفات کرده و دو کتاب باین زبان نوشته است یکی با اسم «المساهر فی اخبار خوارزم» در تاریخ دیار خویش که از میان رفته و فقط بیهقی بعضی مطالب آنرا در تاریخ خود نقل کرده است و دیگر کتابیست در علم نجوم با اسم «کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم» که هم آنرا عربی و هم بفارسی نوشته است.

عالم بزرگ دیگری که در همین زمان میزیست پیشوای علمای جهان شیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سیناست که در سال ۴۲۸ رحلت کرده است. این دانشمند بزرگ رانیز چهار کتاب بزبان فارسیست که هر چهار بدستست: نخست رساله ایست که در شناختن نبض فرمان علاء الدوله کاکویه پادشاه معروف آل بویه (۳۹۸ - ۴۲۳) نوشته ، دوم رساله ای در ماهیت نفس که از مؤلفات خود که سابقاً بزبان عربی نوشته بود فرمان علاء الدوله کاکویه ابو جعفر محمد بن دشمن زیار (۳۹۸ - ۴۲۳) بفارسی ترجمه کرده است ، سوم کتاب بسیار جلیل القدری باسم «دانش نامه عالی» که فرمان همین پادشاه در دو قسمت نوشته: قسمت اول در منطق و قسمت دوم در حکمت و خلاصه بسیار مهمیست از تحقیقات معروف این بزرگترین دانشمند ایرانی در منطق و حکمت که درین دو علم قول او همواره حجتست . قسمت دوم را که خود مجال نکرده است بنویسد شاگرد معروف وی ابو عبید گوزگانی از مؤلفات دیگری که بتأیست ترجمه کرده است . چهارم کتاب کوچکیست باسم «ظفر نامه» که از آثار جوانی اوست و ترجمه فارسی نصایح انوشیروانست .

بجز این چهار کتاب چند کتاب دیگر بزبان فارسی بابن سینا نسبت داده اند که در انتساب آنها تردیدست و عبارتست از معراج نامه، رساله در مبدأ و معاد ، تشریح الاعضاء یا رساله حقایق وجود ، حکمة الموت ، جل المشکلات یا جل مشکلات معینیه ، رساله فی ذکر اثبات المبدأ و المعاد ، رساله تسلسل علل و مسببات یا رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات و تسلسل اسباب مسببات ، رساله جر ثقیل یا جر اثقال ، رساله جودیه ، شرح کتاب النفس ارسطو ، قراضه فی الطبیعیات ، کتاب المعاد و یا رساله المعاد ، کنوز المعزمین ، رساله فی ذکر اثبات المعاد ، رساله نبوت ، علم پیشین و برین ، شرح رساله الطیر ، منطق فارسی ، رساله عدل شاهی ، معیار العقول .

اینست آنچه از کتب نثر فارسی از چهار قرن اول هجرت تا امروز باقی مانده یا اثر آن در کتب بما رسیده است و البته ممکنست کتب دیگری باشد که مسود این اوراق را از آن آگاهی ترسیده است .

در قرن پنجم ادبیات ایران نسبت به قرن چهارم ترقی محسوس کرد. عموماً این ترقی را فقط نتیجهٔ ادب پروری و شاعر نوازی پادشاهان غزنوی و مخصوصاً بزرگترین شهریار این سلسله یعنی الدوله محمود بن ناصرالدین سبکتگین میدانند ولی نباید جهت ترقی را منحصر باین دانست، اگر چه هنر پروری این پادشاه در پیدایش دانشمندان و ادبا بسیار مؤثر بوده است و مخصوصاً ثروت بی‌حسابی که از هندوستان باخویش آورده و بخشش‌های شاهانهٔ او در حق برخی از شعرای دربار خویش در رواج ادبیات فارسی بسیار سودمند بوده است ولی بیشتر جهت اصلی و سبب واقعی ترقی ادب فارسی درین قرن آنست که در زمان سامانیان و در قرن چهارم پایهٔ ادبیات بر پی استوار و رکن حصینی نهاده شده بود و چنان این کاخ را از پی محکم ساخته بودند که قطعاً می‌بایست در قرون بعد با وج کمال برسد و کسانی مانند رودکی و دقیقی چنان احساسات سرشار و چنان شوری تولید کرده بودند که حتماً می‌بایست از میان فرزندان ایشان فردوسی و فرخی و عنصری بیرون آید، ادبیات همواره تابع احساسات و مقتضیات محیطست. در زمان سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر احساسات ایران دوستی و ذوق استقلال ذاتی و رهایی از قید عرب بمنتهای کمال خود رسیده بود و قهراً در میان آن احساسات شور انگیز ادبیات ایرانی خالص می‌بایست باقصری غایت برسد. معذک اگر پادشاهان غزنوی و آن نوازشهای ایشان از ادبای ایران نبود شاید نظم و نثر فارسی بدین درجه از ترقی نمی‌رسید. سبب عمدهٔ تشویق غزنویان از ادبیات اینست که در دورهٔ سامانیان این کار از مهم‌ترین وظایف دربارشاهی شده بود و شعر از لوازم سلطنت و جزو شکوه و جلال تاج و تخت بشمار رفت و غزنویان که از هر حیث مقلد تمدن سامانی بودند دانسته یا نادانسته و خواهی نخواهی همان رسوم درباری را دنبال کردند. وانگهی برای کشورستانی حاجت بتحریک احساسات مردم ایران داشتند و شعر بهترین وسیلهٔ این تحریک بود. البتگین غلام ترک سامانیان از جانب عبدالملک بن نوح سامانی (۳۴۳ - ۳۵۰) حاکم خراسان

بود و در سال ۳۵۰ که این پادشاه سامانی در گذشت بر شهر غزنین استیلا یافت و قسمتی از جنوب شرقی خراسان را بر خود مطیع کرد و پس از شانزده سال حکمرانی مستقل در سال ۳۶۶ مردود اعداد و ناصرالدین سبکتگین که او هم غلام زرخرید ترک بود جانشین وی شد و سلسله غزنویان را تأسیس کرد که پایتخت ایشان در غزنی یا غزنین و یا غزنه بود و بتدریج تمام خراسان و ماوراء النهر و گرگان و قسمتی معظم از عراق و کرمان را متصرف شدند و مملکتی که تقریباً سه برابر قلمرو سامانیان بود در ایران تأسیس کردند و تقریباً تمام قسمت غربی هندوستان و اراضی مواحل سند و پنجاب را تا ساحل رود گنگ گرفتند و تا سال ۵۸۳ یعنی مدت دو بیست و هفده سال چندی در ایران و مدت زمسانی در مغرب و شمال غربی هندوستان سلطنت کرده اند.

ناصرالدین سبکتگین از حیث عدل و مروّت و مردمی یکی از بهترین رجال تاریخ ایران بود و چون تربیت یافته دربار سامانیان بود بهمان سیاست ایرانی و هنر پروری ایشان عادت داشت و چون خود را وارث مستقیم سامانیان میدانست آداب دربار ایشان را از دست نداد و در نتیجه ادبیات نیز مورد توجه وی و فرزندان او بود و پس از مرگ او در سال ۳۸۷ پسرش اسمعیل بیادشاهی رسید ولی پسر دیگر محمود پس از اندک زد و خوردی او را خلع کرد و خود جانشین پدر شد. این پسر نیز بعضی از خصال پدر را ارث برده بود از آن جمله احترام بدانشمندان و ادب بود و در ضمن در طریقه حنفی اشعری تعصب بسیار داشت. در مدت سی و چهار سال که از ۳۸۷ تا ۴۲۱ پادشاهی کرد آنچه لازمه پرورش شعرا و نویسندگان دانشمندان دستگاه خود بود دریغ نکرد و مخصوصاً پس از ۴۱۰ که پای او به هندوستان باز شد و هر سال غنائم بسیار از هند میآورد شعرای دربار خویش را از آن غنائم سهم می بخشید و اغلب ایشان از توانگران زمان خود شدند. بهمین جهت هر ادیب و شاعر و دانشمندی که در آن زمان در هر نقطه از ایران بود یگانه آرزویی که برای نیک بختی خود می پخت این بود که بدربار این پادشاه راه یابد و از آن بخشندگیهای شاهانه او سهم بگیرد. از محمود گذشته رجال دربار وی مخصوصاً

برادر کوچک تر او امیر ابوعقوب یوسف عضدالدوله و پسرانش امیر ابو احمد محمد و امیر جلال الدوله مسعود و وزیر نامی او شمس الکفایت ابوالقاسم احمد بن حسن میمنندی و خواجه ابوالقاسم کثیر ندیم او و ابوبکر حصیری و ابوبکر قهستانی و ابوسهل حمدوی^۱ بزرگان دربار وی ادبا و شعرای زمانه را بسیار مینواختند و از آن مخدوم خود سرمشق میگرفتند. چون دربار محمود برجیده شد اکثر آن دانش پروران در دربار پسرش مسعود باقی ماندند و همان آداب و سنن مملکت داری برقرار ماند. امرای مشرق ایران در آن زمان که دست نشاندگان و پرورش یافتگان دربار غزنوی بودند و از جانب ایشان به حکومت نواحی خراسان و ماوراءالنهر و بلاد هندوستان مامور میشدند بمخدومین خود تاسی میکردند و در جلب شعرا و دانشمندان مایل بودند و بعد که دست غزنویان از سلطنت مشرق ایران کوتاه شد و بهمان ممالک فتح کرده در هندوستان قناعت کردند این رسوم و آداب را با خود بهند بردند و تا سال ۵۸۳ که خسرو ملک آخرین پادشاه غزنوی در هند سلطنت میکرد پرورش شعرا و فضلا یکی از آداب کشور داری و جهانپناهی غزنویان بود و از زمان ناصرالدین سبکتگین تا عهد خسرو ملک هرگز دربار غزنوی از شاعر و ادیب خالی نماند و اکثر شعرا و علمای مشهور قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم ایران یا مستقیماً نعمت پرورده یکی از شهریاران غزنوی بودند و یا تنعم یافته از امرای وابسته بایشان. اوج ادبیات در دربار محمود غزنوی بود چنانکه در شماره شعرای عصر او از چهارصد نیز تجاوز کرده اند و البته این رقم مبالغت آمیز برای رساندن فرط توجه او نسبت بعلم و ادب خود نمونه ایست.

۱- شعرای غزنویان - قدیم ترین شاعری که در قرن پنجم میتوان اسم برد ابوالحسن اورمزدیست که بهمین اسم در فرهنگها اشعاری از وثبت آمده و ظاهراً از شعرای اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بشمار میرفته است. در همین زمانها حکیمی بوده است که با اسم ناصر هرزدی ما بیژن آبادی نام از وثبت شده و از حکما و شعرای

زمان خود بوده و نسب او بنامانیان میرسیده است ، احتمال میرود که همین ابوالحسن اورمزدی باشد و شاید در نسب وی نیز خطا کرده باشند و از مرخم ماسور آباد از توابع گرگان بوده باشد. پس از ابوالفرج سکزی معروف بنسیمجوری بوده که ابوعلی سیمجور امیر معروف آن زمان و فرزندان ویرا مدح میگفته و او را استاد عنصری دانسته اند و او نیز در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم زندگی کرده است و از شعرا و هم اندکی باقی مانده است. اما شعراي دربار محمود بجز سیزده شاعر بزرگ که پس ازین ذکر خواهم کرد عده ای نیز شعراي درجه دوم بوده اند که اسامی ایشان با بعضی از اشعار آنها بما رسیده بدین قرار : امینی بلخی ، امیر ابوالمظفر ابراهیم ، بدری - غزنوی ، بهروز طبری ، حقوری یا حقوری هر وی که معنی و قرائت این اسم معلوم نیست و بهر دو شکل ضبط کرده اند و احتمال می رود حقوری مرکب از کلمه «حق» و پساوند «ور» بمعنی حق دار باشد ، عطاردی خراسانی ، عبدالله بن محمد بلخی فرخاری ، محمد بن عثمان کاتب ، کویکی مروزی ، مظفر پنجدهی ، محسن فراهی ، معنوی - بخارایی ، هلیله که معنی اسم او و قرائت آن نیز معلوم نیست .

از سلطان محمود و وزیر او احمد بن حسن نیز شعر فارسی نقل کرده اند .

اما شعراي بزرگ این دوره که هر يك از ایشان فراخور ذکری جداگانه اند بدین قرارند .

۱- ابوالحسن بهرامی سرخسی که بزرگزاده بود و در سال ۵۰ رحلت کرد و از مشاهیر شعراي زمان خود بشمار میرفت و سه رساله در عروض و قوافی با اسم او نوشته اند که ظاهراً هر سه از میان رفته است : رساله خجسته یا خجسته ناصری و یا خجسته نامه در عروض ، رساله غایة العروضین یا غایة العروضین و سوم رساله کنز القافیه ، از شعرا و جز اندکی نمانده و از همین اندک استادی او پیدا است .

۲- محمد بن محمود بدایعی بلخی که گویند اشعار مصنوع میسروده ولی ازین قسم اشعار او چیزی در میان نیست و مهمترین اثری که از او مانده نظامیست که بیخبر متقارب از پندهای انوشیروان کرده ، در حدود دو بیست بیت ، که اصل آن بزبان پهلوی

بوده است و ترجمه‌ای بنثر از آن باین سینه نسبت می‌دهند با اسم ظفر نامه .
۳- ابو محمد محمود بن عمر جوهری زرگر هروی که ظاهراً در اوایل عمر
 گوهر فروش بوده و تازمان فرخزاد بن مسعود بن محمود غزنوی (۴۴۴-۴۵۱) نیز
 حیات داشته و از اشعار او نیز اندکی مانده است .

۴- زینبی علوی محمودی خراسانی که اسم او را زینتی نیز ثبت کرده‌اند و از
 بزرگان شعرای دربار محمود و پسرش مسعود بود و مخصوصاً سلطان مسعود صلوات-
 گران بوی داده است، چنانکه يك بار يك پیل و هزار هزار درم و بار دیگر يك پیل و پنجاه
 هزار درم بوی بخشیده است، از شعرا و نیز بعضی ایات مانده است .

۵- عبدالعزیز بن منصور عمجدی مروزی از شعرای نامدار دربار محمود و
 از اقربان عنصری و فرخی بود و در اغلب سفرها در رکاب محمود رفته است، چنانکه در
 فتح سوهنات قصیده‌ای سروده و صد هزار درم صلت گرفته و سپس در دربار مسعود نیز
 زندگی کرده و در سال ۴۳۲ در گذشته است، دیوان شعر او نزدیک سه هزار بیت بوده
 ولی اینک در دست نیست .

۶- محمد بن علی غضایری رازی ساکن شهر ری بود و در سال ۴۲۶ رحلت
 کرد. در اوایل بدربار بهاءالدوله دیلمی (۳۷۹-۴۰۳) بستگی داشت و از نجبای دیار
 خود بشمار میرفت، چنانکه او را کیا غضایری می‌خواندند . بعد که محمود اصفهان و
 ری را گرفت خود را بدربار غزنویان پیوست و از ری مدایح با اسم محمود بغزنی
 می‌فرستاد تا وقتی که قصیده‌ای در یکی از فتوح محمود در هندوستان سروده بود و
 هزار درم صلح گرفت و قصیده دیگر در شکر گزاری گفت و در آن قصیده معروف محمود
 را مخاطب ساخته و گفته است دیگر بس است که حوصله صلوات ترا ندارم و همین
 باعث شد که عنصری ملک الشعراى دربار بر و خشم گرفت و جواب سخت بوی داد و
 دیوان شعر او را شست و از میان برد و اینک جز دو قصیده و چند بیت دیگر چیزی از و
 نمانده است .

۷- سیدالشعراء لبیبی خراسانی معروف بلیبی ادیب از بزرگان و معاریف

شعراى عصر خود بود و از مختصان امير ابو يعقوب يوسف عضد الدوله برادر محمود بشمار مى رفت. شعراى در زمان هاى قدیم بسيار رايج بود ولى درين زمان جز يك قصيده و بعضى اينات چيزى از او نمانده است.

۸ - ابو سعيد احمد بن محمد منشورى سمرقندى از شعراى مقتدر و معروف عصر خود بود و در صنعت تلون يعنى شعرى كه بر دو وزن يا زياده خوانده شود مختصرى ساخته بود كه خود شيدى شاعر آنرا شرح کرده بود ولى اينك آن از ميان رفته و از ساير اشعار وى جز ابياتى چند نمانده است.

۹ - ابو الحسن على بن محمد ترمذى معروف بمنجيك يا منجيك چنگ زن از بزرگان شعراى قرن پنجم بشمار است، اصل وى از دهى بوده با اسم منجيك در مشرق ترمذ و بهمين جهت باين اسم معروف شد. در آغاز عمر شاعر دربار امير ابوالمظفر طاهر بن فضل چغانى امير معروف چغانيان بود كه در سال ۳۷۷ رحلت کرده است و پيش از وى دقيقى و فرخى هر دو در آن دربار بوده اند، پس از مرگ اين امير بدربار سيستان رفته و بخدمت ابوالمظفر احمد و پسر او ظاهر بن احمد پذيرفته شد و سپس بدربار غزنويان شده است. منجيك شاعرى بذله گوى و فصيح بود، مخصوصاً در هجو قدرت بسيار داشت و در موسيقى و زدن چنگ استاد كامل بود، از شعرا و نيزاندى مانده است.

۱۰ - حكيم مجدالدین ابو الحسن اسحق كساينى هر روزى روز چهارشنبه ۲۷ شوال ۳۶۱ متولد شد و تا پنجاه سال بعد حتماً زنده بوده و مدح سلطان محمود غزنوى نيز گفته است، بهمين جهت بايد او را از شعراى اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم شمرد، وى در زمان خود از مشاهير حكما و شعراى ايران بود و در شعر در هر قسم مضمونى مهارت داشته چنانكه هم بسبك رودكى قصايد شاعرانه سروده و بشعر رودكى بسيار معتقد بوده و هم قصايد حكيمانه بلند داشته و ناصر خسرو و مروى قباديانى شاعر بزرگ قرن چهارم كه زمان وى را درك کرده است درين قسمت از بسبك وى پيروى کرده و چون او را بزرگى ياد مى كند احتمال مى رود اسمعيلى بوده باشد. دهنوان وى شامل سه هزار بيت بوده است كه از ميان رفته و فقط نزديك بدويست بيت

او بما رسیده که از آن جمله اشعار بسیار بلند قصید است .

۱۱ - ابونصر احمد بن منصور اسدی طوسی که در سال ۴۲۵ رحلت کرده است گویند از شاهیر شعراى زمان خود بود و پسرش علی بن احمد نیز از شعراى بزرگ است که در او اسطقرن پنجم می زیسته است، این ابونصر احمد اسدی را استاد فردوسی دانسته اند و حتی نوشته اند که سلطان محمود نظم شهنامه را از وی خواست و او پیری را عذر آورد و باین کار پرداخت ولی چون وی معاصر فردوسی و تقریباً با او هم سن بوده است بعید است که این حکایت اساسی داشته باشد و چون از شعرا و چیزی نماینده است محل و عصر زندگی او بدرستی معلوم نیست همین قدر بقراین میتوان دانست که از شعراى خراسان بوده و او را از نژاد ساسانیان شمرده اند ، چهار قصیده مناظره را که از پسرش هست بخط از او دانسته اند و از شعر او چیزی باقی مانده است .

۱۲ - ابوالقاسم حسن بن احمد عنصرى بلخی که در سال ۴۳۱ در گذشته یکی از بزرگترین شعراى زمان خود و از شاهیر گویندگان زبان فارسیست . در دربار محمود مقام ملك الشعراء داشت و قصاید بسیار بلند در مدح این پادشاه سروده است و بمنتهای شوکت و جلال رسید، چنانکه تمام شعراى بزرگ ایران که پس از او آمده اند بوی حسد برده اند و عنصرى را منظومات بسیار بوده که از آن فقط قسمتی از دیوان اشعار وی شامل نزدیک سه هزار بیت باقیست و چند مثنوی نظم کرده بود: سرخ بت و خنک بت ، عین الحیوة یا نهر و عین ، شاد بهر ، وامق و عذرا که اصل آن افسانه یونانیست و بزبان پهلوی ترجمه شده بود و ازین مثنویات بعضی ابیات پراکنده در فرهنگها باقی مانده است .

۱۳ - ابوالحسن علی بن جولوغ فرخى سیستانی که در سال ۴۲۹ رحلت کرده نیز از بزرگان شعراى ایرانست . نخست از وطن خود سیستان بچغانیان رفته و بدربار امیر ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی پیوسته و سپس از آنجا بغزنی رفته و در سلك شعراى دربار سلطان محمود در آمده است و ظاهراً از شعراى دیگر محبوبتر بود و با وی بچنگ و سفر میرفت، چنانکه در سفرهای هندوستان اغلب در کاب این پادشاه بوده است و امرا و عمال بزرگ دربار را با وی روابط بسیار بوده و با برادر و

پسران پادشاه پیوستگی داشته و ایشان را مدح میگفته است. گذشته از شاعری در موسیقی نیز دست داشته و کتابی در صنایع شعر با اسم ترجمان البلاغه باونسبت داده اند که ازو نیست و از محمد بن عمر را دریا نیست، چنانکه پس از بن خواهد آمد. دیوان شعرا که امروز در میانست نزدیک بده هزار بیت میشود.

۱۴ - ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی طوسی بزرگترین شاعر ایران، در نام و نسب او اختلاف بسیارست و معتبرتر از همه آنست که ثبت کرده ام. در قریه با از اقرای ناحیه طبران در خاک طوس در حوالی سال ۳۲۳ متولد شد و پدران او از نجیبای قدیم ایران بودند و در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ رحلت کرد و نزدیک نود سال عمر یافت. این مرد بزرگ که بی انزاق یکی از بزرگترین رجال تاریخ ایرانست بهیچ درباری پیوستگی نداشت و اینکه معمولاً او را از شعرای دربار محمود غزنوی میشمارند ظلم فاحش است که در حق وی روا میدارند، زیرا که در نظم شاهنامه بهیچوجه توقع صله از کسی نداشته و مطلقاً محمود غزنوی در نظر او نبوده است، بلکه فقط بذوق طبیعی ایرانی و از راه تعصب نژادی خواسته است داستانهای تاریخی نیاگان خود را زنده نگاهدارد و پیرایه نظم بر آن ببخشد و فقط پس از اتمام این کار چون محمود غزنوی پیروش شعرا و ادبا معروف شده بود در صدد بر آمده است که توجه وی را نسبت بمنظومه خود جلب کند و نسخه سومی ازین منظومه ترتیب داده و بنام او پرداخته است. درین صورت شأن او اجل از آنست که ویرا در سلك شعرای دربار بشمارند. این مرد بزرگ دهقان زاده یعنی بزرگ زاده اصیل ایرانی بود که در شهر طوس املاکی از پدران داشت و از محصول آن املاک زندگی میکرد و تمام عمر خود را باین کار بزرگ یعنی نظم شاهنامه وقف کرد و تمام دارایی خویش را باین کار مصروف داشت. از سال ۳۷۷ در پی یافتن نسخه شاهنامه بود که اصل آنرا در زمان سامانیان بزبان پهلوی با اسم «خدای نامه» تدوین کرده بودند و پیش ازو بنظم و نشر عربی و فارسی ترجمه شده بود و چندین شاعر ایرانی بنظم آن شروع کرده ولی هیچیک بیایان نرسانده بودند و وی پس از مدتها کوشش و سفر برای بدست آوردن نسخه این کتاب عاقبت ترجمه آنرا بنثر فارسی بدست

آورد که آن ترجمه را در سال ۳۴۶ بفرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی حکمران طوس و سپهسالار خراسان کرده بودند و او از روی همان ترجمه بنظم شهنامه شروع کرد و این واقعه سالها پیش از جلوس محمود غزنوی بتخت سلطنت خراسان بود تا اینکه در حدود سال ۳۸۴ نسخه اول منظومه خود را که خلاصه‌ای از آن کتاب بود تمام کرد و بعد در سال ۴۰۰ نسخه دیگری از شهنامه را پایان رسانیده، یعنی نسبت بنسخه اول و دوم چیزهایی بر آن افزوده است و سپس در صد برابر آمده است که توجه سلطان محمود غزنوی را نسبت بمنظومه خود جلب کند و بهمین جهت پس از سال ۴۰۲ نسخه چهارمی ازین کتاب ترتیب داده و بعضی ابیات در مدح سلطان محمود بر آن افزوده و امیدوار بوده است که سلطان محمود در پاداش این خدمت ویرا اجری ببخشد و معاش بازمانده عمر او را فراهم سازد، زیرا که درین میان املاک وی از میان رفته و تهیدست شده بود ولی سعایت بدخواهان و اینکه فردوسی شیعه و محمود حنفی اشعری متعصب بود سبب شد که محمود از وعده‌ای که ظاهراً درین باب کرده بود برگشت و انتظار فردوسی را بر نیآورد و بهمین جهت شاعر بزرگ ما در اواخر عمر خویش تهیدست و پریشان و نومید زندگی تلخ ناگواری داشت و در همین زمان نومیدی و ناکامی نسخه دیگری از شهنامه ترتیب داده است که آخرین آثار دوره زندگی شریف اوست و شکوه از نامآزگاری ایام را در آن نسخه وارد کرده است. آن همه داستان‌هایی که در باب وی نقل کرده‌اند از قبیل اقامت در دربار محمود و مشاعره با شعراى غزنین و فرار کردن و تبدیل یافتن صلۀ محمود از شست هزار دینار پینجاه هزار درهم و غیره تمام افسانه و جعل است و حقیقت مسلم ندارد. قطع است که فردوسی را درین اقدام محرک دیگر جز تعصب نژادی و شور ایرانی نبوده است. از شاهنامه فردوسی نسخهای بسیار در دست هست که شماره ابیات آنها تفاوت دارد. معمول تر از همه چهار نسخه است که یکی ۴۸ هزار و دیگری ۵۲ هزار و سومی ۵۵ هزار و چهارمی ۶۱ هزار بیت دارد ولی نسخه‌هایی که بیش از ۵۲ هزار دارد شامل اشعاریست که از دیگران بآن الحاق کرده‌اند و بیشتر از گرشاسب‌نامه اسدی اشعاری در شاهنامه داخل کرده‌اند. نزدیک بصد بیت هم اشعار مختلف شامل قطعات کوچک

و بزرگ بفردوسی نسبت می‌دهند که درانتساب آنها تردیدست. يك مثنوی یوسف و زلیخا نیز بفردوسی نسبت داده و گفته اند که در ۳۸۶ تمام کرده است اما چنانکه پس ازین خواهد آمد این مثنوی از امانی خراسانی از شاعران دوره سلجوقیست. گذشته ازین شعرا که در زمان محمود یا نزدیک بزمان وی رحلت کرده‌اند يك عده شعرای دیگر هم بوده‌اند که در زمان محمود زبسته‌اند ولی در ایام سلطنت جانشینان وی در گذشته‌اند. اولاد محمود نیز شاعر پرور و خردگستر بوده‌اند و از فرزندان وی مخصوصاً پسرش محمد پیر و زش شعر از غبت داشته و شعر فارسی را می‌پسندیده است. از و نیز بعضی اشعار روایت کرده‌اند. معروف‌ترین شعرایی که پس از محمود هم زنده بوده‌اند بدین قرارند:

۱- قصار امی که از اسم و نسب و احوال او اطلاعی نیست و احتمال می‌رود نام وی مرکب از دو جزء «قصار» بمعنی گذر و «امی» بمعنی کتابت نیاموخته باشد و از شعر او چند بیت در فرهنگها مانده است.

۲- ناصر بغوی که ظاهراً از علمای لغت در زمان خود بوده و از اشعار او جز يك رباعی نمانده است و درست‌تر آنست که نام وی ناصر بغوی بوده است و بغوی منسوب بیغشور از شهرهای خراسان در میان هرات و مروالرود است.

۳- امیر ابو الفتح عبدالکریم بن احمد حاتمی هروی که از امرای دربار غزنویان بود. نخست کاتب سلطان محمود و سپس صاحب برید شهر هری شد و کاتب و خوشنویس معروف عصر بود و بفارسی و عربی اشعار نیکو سروده است ولی از شعر فارسی او جز اندکی نمانده است.

۴- ابو منصور قمیم بن ابراهیم قاینی ملقب بیزرک مهر که از اعیان دربار مسعود بود و او نیز بهر دو زبان شعر خوب می‌گفته ولی از شعر فارسی او جز چند بیت بما نرسیده است.

۵- ابو الفضل مسرور بن محمد طالقانی معروف بمرو و خراسانی که از و نیز چند بیت مانده است.

۶ - امام مسعود رازی که از شعرا و علمای معروف خراسان بوده و در مذهب تشیع تعصب می ورزید و وی تا زمان مسعود زنده بود و در روز شنبه ۲۷ ذی الحجّه سال ۴۳۰ که سلطان مسعود بجهن مهرگان نشست و شعرا اشعاری در مدح او خواندند بسبب دو بیت شغری که مسعود رازی در حق او سروده بود وی نپسندید او را بحبس هندوستان فرستاد و از اشعار او اندکی بدست ما رسیده است .

۷ - ابو عبد الله روزبه بن عبد الله نکهتی که تخلص او را نکتی نیز ضبط کرده اند ولی روایت اول صحیح ترمی نماید . نکهتی تا زمان سلطان ابراهیم غزنوی هم زنده بوده و از شعرای بزرگ زمان خویش بشمار می رفته ولی از شعرا و جز اندکی نمانده است .

۸ - ابوالنجم احمد بن عوض بن احمد منوچهری دامغانی که از بزرگترین شعرای ایران بشمار می رود ، از مردم دامغان و در آغاز کار شاعر در بار فلک المعالی منوچهر بن قابوس بود و در همان زمان که مسعود غزنوی از جانب پدر در ری و اصفهان حکمرانی داشت در یکی از سفرها او را از گرگان بری بخدمت خود خواند و بعد در سفری که در جمادی الاولی سال ۴۲۶ بطبرستان کرد او را از ساری با خود بغزنین برد و تا زمان مرگ خود در غزنی بود و در ۴۳۲ در غزنی رحلت کرد . قسمتی از دیوان اشعار وی که شامل اشعار بلند مخصوصاً در اوصاف طبیعت است نزدیک به چهار هزار بیت در دست است .

۹ - ابوالفرج بن مسعود رونی از مردم روم از توابع سیستان بود و چون مدتی در لاهور زندگی کرده بلاهوری نیز معروف شده است . ابتدای شاعری او در زمان مودود بن مسعود بود ولی بیشتر اختصاص بساطان ابراهیم غزنوی دارد و در سال ۴۶۹ که سلطان ابراهیم پسر خود جلال الدوله مسعود را به هندوستان فرستاد با وی بهند رفت و درین سفر با مسعود سعد سامان معاشر شد و مدتها با یکدیگر محشور بوده اند و در سال ۵۱۰ رحلت کرد . دیوان اشعار وی که شامل قصاید بسیار متین و پر معنیست در حدود چهار هزار بیت موجود است .

۱۰ - خواجه عمید ابوالعلاء عطاء بن یعقوب کاتب رازی معروف بنا کوك
و عمید عطاء و عطاء یعقوب ، پسندان وی همه از بزرگان محررین عصر خود
بوده اند و ثروتی بسیار داشته اند و او نیز دیر زبردست و شاعر توانا بود و مدت ها در دربار
غزنویان مقام مهم داشت تا اینکه سلطان ابراهیم او را از شغل خود عزل کرد و بهندوستان
بمحبس فرستاد و بیش از هشت سال در لاهور در زندان بود تا در ۴۷۱ در گذشت و بیش
از ۸۰ سال عمر کرده بود ، از شعرا و اندکی مانده است .

۱۱ - حکیم راشدی نیز از شعراى دربار سلطان ابراهیم بود و تا زمان مسعود بن
ابراهیم زندگانی می کرد و در غزنین از معاریف شعر ا بود ولی از شعرا و جزیک دو بیت
باقی نمانده است .

۱۲ - جمال الدین ناصر بن شمس غزنوی معروف بکافرک غزنوی یا کافرک
غزنین از شعراى زمان سلطان ابراهیم بود و در هزل و هیجا مهارت کامل داشت ولی
از شعرا و هم جز اندکی بدست ما نیست .

۱۳ - امیر مسعود بن سعد بن سلمان اصل وی از همدان بود ولی پدران او در
لاهور نشو و نما کرده اند و او نیز در لاهور متولد شده و قسمت اعظم عمر خود را چه بحکمرانی
و چه در حبس در هندوستان گذرانده است . وی در زمان سلطان ابراهیم غزنوی بر شد
رسیده و تا زمان بهرام شاه بن مسعود از عمال دربار غزنویان بوده است ، در اوایل عمر
از لاهور بغزنی رفته و از آنجا بمصاحبت سیف الدوله ابوالقاسم محمود بن ابراهیم
بهندوستان رفته و در جنگهای آن زمان در رکاب این پادشاه زاده بوده است ولی در
سال ۴۷۲ بساطان ابراهیم خبر دادند که پسرش محمود در صد دست بعراق نزد ملک شاه
سلاجوقی رود و او بر پسر خود خشم گرفت و او را با جمله امرای دربارش که از آن جمله
مسعود سعد بود زندانی کرد و در و جیرستان در قلعه سو و قلعه دهک و سه سال دیگر در قلعه نای
محبوس بوده است و بعد آزاد شد و بر سر املاک پدر بهندوستان رفت و در ۴۹۲ بحکومت
چالندرا ایالات هندوستان منصوب شد ولی بزودی او را عزل کردند و یار دیگر بحبس
فرستادند و هشت نه سال در حصار مرنج در سیستان بسر برد تا اینکه در حوالی سال

۵۰۰ آزاد شد و ازین قرار يك نيمه از عمر خود را در زندان گذرانده و پس از رهایی از حبس بغزنین رفت و از مشاغل دیوان کنار جست و در آنجا بسال ۵۱۵ رحلت کرد. مسعود سعد یکی از بزرگترین شعرای ایرانست که در فصاحت و تأثیر کلام کمتر کسی پایة وی رسیده و مخصوصاً قصاید بسیاری در زندان سروده که در اوج روانی و بلندبست و در هر خواننده‌ای اثر میکند. در زبان فارسی و عربی و هندی شاعر توانا بوده و دیوان فارسی او متجاوز از ده هزار بیت میشود که سنایی غزنوی آنرا در زندگی وی جمع کرده است.

۱۴ - قاضی ابوحنیفه اسکافی مروزی غزنوی از علمای نامی عصر خود بود و در غزنین میزیست و در زمان سلطان ابراهیم غزنوی شهرت کرد و از او اسط قرن پنجم تا اوایل قرن ششم زندگی میکرده ، در شعر فارسی مهارت داشته و چهار قصیده او که نماینده قدرت وی در شعر فارسیست در تاریخ بیهقی ضبط شده و بعضی اشعار پراکنده و قطعات از او مانده که روی هم رفته نزدیک دو بیست بیت می شود .

۱۵ - عیوقی نیز از شاعران این دوره است که از احوال وی چیزی بهمان رسیده و تنها اثری که از او باقیست داستان ورقه و گلشاه بیجر متقاربست که بنام محمود غزنوی پایان رسانیده و اسدی نیز در فرهنگ خود اشعاری از آن نقل کرده است. این داستان را که ظاهراً از داستانهای ایران قدیمست وی از زبان تازی گرفته و شرح معاشقات ورقه دختر همام از قبیله بنی شیبه در شام با پسر عمش گلشاه پسر هلالست که از کودکی با يك دیگر خو گرفته اند . داستان ورقه و گلشاه از داستانهای معروف ادب فارسیست و شاعران زبان ترکی جغتایی و ترکی عثمانی نیز آنرا از فارسی گرفته اند . شاعر دیگری که معلوم نیست که بوده و در کدام زمان می زیسته همین داستان را بوزن خسرو و شیرین نظامی بشعر فارسی در آورده که سابقاً رواج بسیار داشته و در آن این عاشق و معشوق را از مردم بنی شیبان در زمان پیامبر دانسته است .